

بازتاب تفکر عثمانی در حادثه ی کربلا

بازتاب تفکر عثمانی در حادثه ی کربلا

بازشناسی تفکر سیاسی - مذهبی نیروهایی که در مقابل قیام امام حسین(علیه السلام) صف آرایی کردند و به انحای مختلف در شکست آن سهیم بودند از موضوعات مهمی است که می توانند در شناخت دقیق این برهه ی بسیار حساس تاریخ تشیع راه گشا باشد. این مقاله با ارائه ی برخی ادله و شواهد، حاکمیت تفکر عثمانی را بر این نیروها چه در کوفه و چه در کربلا نشان داده و آشکار ساخته که کوفی بودن نیروها را با تشیع آنان مساوی و ملازم دانستن، مغالطه ای تاریخی است که برخی از محققان در نوشته ها و گفت و گوهای خود تبلیغ می کنند و با محکوم کردن شیعیان (رافضه امامیه) به عنوان تنها عامل به وجود آورنده ی حادثه ی کربلا، مراسم عزاداری در روز عاشورا را زیر سؤال می برند. این نوشتار به تعریف مفاهیم عثمانی و ملاک های آن، برای شناخت نیروهای این تفکر و نیز عوامل و زمینه های رشد و توسعه ی آن در کوفه و بازتاب تفکر عثمانی در کوفه و کربلا و حاکمیت آن بر نیروهای مقابله کننده با قیام امام حسین(علیه السلام) پرداخته است.

مقدمه

حادثه ی عظیم و ارزشمند کربلا توجه محققان زیادی از شیعه و سنی و حتی محققان غیرمسلمان را به خود جلب کرده است و هر یک از زاویه ای به آن نگریسته و آن را مورد بررسی و تحلیل قرار داده اند؛ اما به نظر می رسد هنوز نکات و مطالب قابل توجهی وجود دارد که، به دلیل حساسیت و یا شهرت، کم تر مورد نقد و بررسی قرار گرفته است؛ از جمله ی این موارد، شناخت دقیق تفکر سیاسی - مذهبی نیروهای عراقی است که در برابر قیام امام حسین(علیه السلام) صف آرایی کردند و در کوفه و کربلا حزب اموی را یاری رساندند. اهمیت پرداختن به این موضوع ناشی از جایگاه تاریخی شهر کوفه به عنوان مهد تفکر شیعه و مرکز اجتماع آنان است. این سابقه ی تاریخی با وقوع حادثه ی کربلا در حوزه ی جغرافیای سیاسی این نقطه، بر پیچیدگی تحلیل این نهضت افزوده و سبب شده است تا همیشه به عمد و یا به سهو صورت ظاهری آن مورد توجه قرار گیرد و به آن دامن زده شود تا حقیقت ماجرا و یا قسمت قابل توجهی از آن در ابهام بماند و چهره ی بازیگران و دست اندرکاران واقعی آن آشکار نگردد.

دو عامل مهم مانع شناخت دقیق خط فکری و سیاسی نیروهای معارض شده است: نخست، تبلیغات و سانسور گسترده ی اموی و دیگر، رخ دادن این حادثه در حوزه ی جغرافیای شیعه. این دو عامل مانع آشکار شدن تا نقش گروه های معارض شد، به گونه ای که اگر این حادثه در حوزه ی جغرافیای اموی و عثمانی مانند شام و یا بصره رخ می داد نقش آنان بهتر در تاریخ ثبت می شد.

ناآگاهی از این دو عامل، برخی را در حیرت و سرگردانی قرار داده و از طرفی بهانه ای برای معارضان شیعه شده است تا این اشکال را مطرح کنند که شما با عزاداری در روز عاشورا می خواهید بر چه کسی طعن و ایراد وارد کنید؟ در حالی که هم فکرهای خودتان امام حسین(علیه

السلام) را دعوت کردند و در کربلا نیز او را به شهادت رساندند. (ر. ک: طقوس عاشوراء عند الرفضه (1))

این برداشت های نادرست از شیعیان کوفه در حقیقت به این نکته باز می گردد که کم تر تلاش شده تا حقیقت تفکر سیاسی - مذهبی معارضان قیام امام حسین (علیه السلام) شناخته شود. این نوشتار گامی هر چند کوچک برای جلب توجه محققان به این موضوع و معرفی افکار سیاسی - مذهبی نیروهای معارض در حادثه ی کربلاست.

مذهب عثمانی

عثمانیه اصطلاحی سیاسی و نام فرقه ای است که بستر تاریخی آن به ماجرای کشته شدن عثمان و پس از آن باز می گردد. علمای اهل سنت بر این باورند که مسلمانان تا پیش از کشته شدن عثمان امت واحد بودند؛ اما پس از این ماجرا به دو گروه مهم سیاسی عثمانی و علوی تقسیم شدند که منشا پیدایش حوادثی در جهان اسلام گردید. (ذهبی، الف، ج 11، ص 236) بر اساس اعتقاد عثمانیان، عثمان مظلومانه کشته شد. آنان معتقدند که علی (علیه السلام) مخفیانه با گروه های شورشی همکاری و یا رهبری آن را به عهده داشته است؛ (طبری، الف، ج 3، ص 449؛ شیخ مفید، ج، ص 210-211 و 218) دست کم می گفتند او با سکوت و کناره گیری خود با آنان هم نوایی کرده است؛ در نتیجه تمام این گروه ها مجرم اند و باید قصاص شوند و علی (علیه السلام) نیز در جرم آنان سهیم است. هم چنین خلافت او، به دلیل مخالفت و عدم بیعت گروهی از مسلمانان شام و بصره، مشروعیت نداشته و دوران خلافت او جز دوران فتنه نام دیگری ندارد. از نظر فضیلت و برتری نیز عثمان را بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقدم می داشتند. (ر. ک: عجل، ج 1، ص 108؛ شیخ مفید، ص 85 و ص 207-211؛ ابن حجر، ب، ج 6، ص 132 و ج 12، ص 271)

به کسانی که دارای چنین تفکری بودند عثمانی و شیعه ی عثمان می گفتند و چنین عقیده ای دین عثمان در مقابل دین علی (علیه السلام) بود.

نمود تفکر عثمانی

الف) در مسائل سیاسی - نظامی

اولین نمود تفکر عثمانی و تقابل سیاسی - نظامی آن با تفکر علوی در سال 36 در جنگ جمل به رهبری عایشه و طلحه و زبیر بود.

گر چه جنگ جمل به پیروزی حزب علوی انجامید، ولی پیامدهایی داشت که نخستین آنها گرایش مردم بصره به تفکر عثمانی بود و مذهب عثمانی در میان آنان چنان گسترش یافته بود که این شهر قسمتی از شام تلقی می شد که در عراق قرار گرفته است. (صنعانی، ج 4، ص 50؛ ابن سعد، ج 6، ص 333؛ المالکی، ص 165)

یک سال پس از جنگ جمل، جنگ صفین با وسعت بیش تری دو تفکر عثمانی و علوی را در مقابل هم قرار داد که نتیجه ی آن به دلایل مختلفی رهایی از شکست حتمی سپاه عثمانی و تضعیف شدید سپاه علوی بود.

پس از صلح امام حسن (علیه السلام) و به قدرت رسیدن معاویه، مذهب عثمانی رونق بیش تری گرفت و در شهرها و مناطق دیگری غیر از بصره و شام مانند جزیره (ابن اعثم، ج 2، ص 350)، یمن (بلاذری، ص 453 و 458؛ طبری، الف، ج 4، ص 107)، ری (اسکافی، ص 32) و حتی کوفه گسترش یافت. نوع تفکر عثمانی شام و بصره و ری از گونه ی افراطی آن، یعنی ناصبی بوده است. (همانجا)

ب) در مسائل عقیدتی

تفکر عثمانی مانند هر تفکر سیاسی - مذهبی دیگر داری شدت و ضعف بود. دست کم این بود که خلافت امام را قبول نداشتند و شاید بتوان گفت که حد متوسط آن ناخرسندی و ناخشنودی از امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود و نوع افراطی آن در نصب و ناصبی ها ظاهر می شد که با سب و لعن امیرالمؤمنین و اهل بیت(علیه السلام) همراه بود.(معروف الحسنی، ص 186)

عثمانی ها تنها به خلافت تثلیث (یعنی خلافت خلفای سه گانه ابوبکر، عمر و عثمان) اعتقاد داشتند و خلافت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را تنها دوران فتنه می دانستند.

این اندیشه تا نیمه ی اول قرن سوم هجری ادامه داشت، تا این که احمد بن حنبل، امام حنابله، مسئله ی تربیع (خلافت خلفای چهارگانه ابوبکر، عمر، عثمان و علی) را مطرح کرد.(ر. ک: جعفریان، صص 191-220)

مذهب عثمانی در کوفه

با توجه به سابقه ی تاریخی کوفه و تلاش های فرهنگی امیرالمؤمنین(علیه السلام) در شکل دهی اندیشه ی شیعی در میان کوفیان و نیز نقش گروه زیادی از آنان در محاصره و قتل عثمان، شاید در مرحله ی نخست، پذیرش شکل گیری مذهب عثمانی در این شهر مشکل باشد؛ اما بررسی نکات و حوادث سیاسی مختلفی که در آنجا رقم خورده است، این موضوع را تبیین می کند:

الف) شکل گیری و گسترش تفکر عثمانی در کوفه

تشیع کوفه یکنواخت نبود؛ اکثر کوفیان، شیعه ی سیاسی بودند و جمعیت اندکی از آنان - هر چند بانفوذ - گرایش تشیع مذهبی داشتند. تشیع سیاسی نیز می توانست بر اثر حوادث سیاسی و فشار و تهدید و تطمیع، خود را به مذهب رسمی حکومت (حزب اموی و مروانی) نزدیک کند. گروهی که از کوفه بر علیه عثمان قیام کردند، شاید اکثریت را رقم می زدند، اما این بدان معنا نیست که کسی از کوفیان طرف دار عثمان نبود (ر. ک: طبری، ج 3، ص 500).

هم چنین در جلسه ی مشورتی با حضور طلحه و زبیر و عایشه که در مکه صورت گرفت پیشنهاداتی مطرح شد که حرکت خود را از کدام شهر آغاز کنند. درباره ی مدینه و شام توافقی حاصل نشد؛ اما عراق مورد قبول واقع شد. دلیلی که برای این انتخاب مطرح کردند این بود که در بصره زبیر دارای هواداران بسیاری است و در کوفه طلحه طرف داران زیادی دارد. (بلاذری، ص 222؛ طبری، ج 3، ص 471) هم چنین مردم در مراحل نخست اعزام نیرو برای یاری امیرالمؤمنین(علیه السلام) در جنگ جمل به سبب سخنان ابوموسی اشعری که از دشمنان امام و دارای تمایلات عثمانی بود مردد بودند و پس از اعزام نمایندگان و تهدید مالک اشتر و عزل ابوموسی، جمعیت چند هزار نفری از کوفه اعزام شد. مردم کوفه گرچه در جنگ صفین حضور بهتری از خود نشان دادند، اما به حضور نیروهای مخالف نیز تصریح شده است (منقری، ص 529-530).

پیامدهای جنگ صفین نیز تاثیر خود را بر مردم کوفه گذاشت. کشته ها و خانواده های زیادی که بی سرپرست شده بودند و معلولیت هایی که پیامد طبیعی هر جنگی است، زمینه ساز تبلیغات زیادی بر ضد امام در کوفه شده بود و امام را مسئول وخامت اوضاع معرفی می کردند.(همانجا) این قضایا بر روی گردانی از امام و گرایش افراد سطحی نگر، شکاک، کناره گیر از مسائل سیاسی و دنیاخواه، به مذهب عثمانی می توانست مؤثر باشد.

معاویه نیز پس از صلح امام حسن(علیه السلام) و بیعت گرفتن از مردم کوفه تلاش چندجانبه ای را آغاز نمود تا شهرهای شیعه نشین را اندک اندک به همان جهتی که منافع او اقتضا می کرد سوق دهد و کوفه به دلیل مرکزیت تشیع و موقعیت ممتازی که داشت، جبهه ی اصلی

معاویه به شمار می رفت؛ بنابراین طبیعی است که برای تغییر اندیشه ی شیعی در این شهر تلاش و توجه بیش تری مبذول گردد؛ از این رو معاویه در مرحله ی نخست از مردم کوفه بر اساس برائت از امیرالمؤمنین(علیه السلام) بیعت گرفت (جاحظ، ج 2، ص 72) و برای نیل به شیعه زدایی و گسترش و نهادینه کردن مذهب عثمانی در این شهر، اقدامات مهمی انجام داد از جمله:

1- انتصاب حاکمان عثمانی مذهب. معاویه در مرحله ی نخست حاکمانی برای کوفه انتخاب کرد که کاملاً گرایش عثمانی و ضد علوی داشتند. کسانی چون عبدالله بن عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، زیاد بن ابیه، ضحاک بن قیس، حبیب بن مسلمه فهری، نعمان بن بشیر انصاری، عبیدالله بن زیاد و بشر بن مروان.

2- سیاست ارباب و تطمیع. قتل و مثله کردن، (بغدادی، ص 479؛ ابن عساکر، ج 8، ص 26) شکنجه، (ابن حجر، ج 7، ص 201) تبعید، (ابن عساکر، ج 6، ص 424؛ امینی، ج 9، ص 147) زندانی، (شیخ طوسی، ج 1، ص 286؛ ابن شهرآشوب، ج 2، ص 305) قطع سهمیه از بیت المال و خراب کردن خانه ها (قاضی نعمان، ج 1، ص 171؛ ابن ابی الحدید، ج 11، ص 45) سیاست هایی بود که در این دوران به شدیدترین وجه ممکن در حق شیعیان اعمال می شد.

این دوران یکی از سخت ترین و تلخ ترین دورانی است که تشیع مذهبی کوفه به خود دید. 3- حمایت و تقویت عثمانی مذهبان کوفه. در کنار قتل و تبعید و زندانی کردن شیعیان، کسانی که عثمانی و دوست دار او بودند و فضایلش را انتشار می دادند مورد حمایت کامل کارگزاران اموی قرار گرفتند و حقوق زیادی به آنان داده می شد. (همان، ج 11، ص 44) معاویه طی دستوری به مغیره به او توصیه ی مؤکد کرد تا عثمانی های کوفه را مورد توجه و حمایت خود قرار دهد. (بلاذری، ج 2، ص 252)

سیاست های معاویه برای شیعه زدایی و نهادینه کردن مذهب عثمانی در کوفه در دهه های چهل و پنجاه، می توانست بسیاری را که سست بنیان و یا شکاک و یا به نوعی از سیاست های امیرالمؤمنین(علیه السلام) خشنود نبودند و یا زخم خورده بودند و هم چنین افرادی که از مسائل و جریانات سیاسی کناره گیر بودند، به تغییر گرایش های سیاسی و مذهبی وادار کند و آنان را به گرایش عثمانی سوق دهد. حتی افرادی را که در جنگ ها، امیرالمؤمنین(علیه السلام) را همراهی کرده بودند از گذشته ی خود پشیمان سازد و مذهب فکری آنان را از تشیع سیاسی به عثمانی تبدیل کند. (ر. ک: عجلی، ج 1، ص 461؛ ابن سعد، ج 7، ص 126؛ طبرانی، ج 3، ص 111؛ مزی، ج 5، ص 338؛ ابن ابی الحدید، ج 4، ص 98)

با این تغییرات سیاسی است که برخی از محله ها و قبایل کوفه یک پارچه به مذهب عثمانی گرایش پیدا می کنند (المشهدی، ص 21؛ ابن ابی الحدید، ج 4، ص 61-65) و با حضور این نیروها در کوفه است که مغیره وقتی پیشنهاد ولایت عهدی یزید را به معاویه می دهد با اطمینان به او می گوید که زیاد بصره را راضی خواهد کرد و من کوفه را؟! (ابن خلدون، ج 3، ص 16) و از این رو شام و عراق پیش از مدینه با یزید بیعت کردند. (ابن قتیبه، ج 1، ص 175)

افزون بر محله و برخی قبایل، حتی این اختلاف سیاسی می توانست در خانواده ها نیز باشد. (ر. ک: طبری، ج 4، ص 329؛ شیخ صدوق، ص 119-120؛ قاضی نعمان، ج 3، ص 141-142؛ بحرانی، ج 2، ص 17) حضور مذهب عثمانی در کوفه تا بدان اندازه بود که وقتی عبدالله بن مطیع از طرف عبدالله بن زبیر حاکم کوفه شد، برای رضایت آنان به سائب بن مالک وعده ی اجرای سیره ی عمر و عثمان را داد. (بلاذری، ج 6، ص 383) گرچه سائب سیره ی عثمان را رد کرد و ضرر سیره ی عمر را کم تر دانست و خواهان اجرای سیره ی امیرالمؤمنین(علیه السلام) شد؛ اما چنین وعده ای از عبدالله بن مطیع گویای نفوذ و حاکمیت این دو طیف سیاسی -

مذهبی در میان توده ی کوفیان است؛ حتی می توان گفت چنین پیشنهادی غلبه ی مذهب عثمانی را در کوفه می رساند.

ملاک ها و مشخصه های عثمانی مذهبان

افزون بر تعریف تفکر عثمانی از نظر فرقه شناسی چه ملاک ها و مشخصه های خارجی ای نماد تفکر عثمانی است؟ چنانچه ما بتوانیم این نمادها را در عملکرد آنان نشان دهیم بهتر می توانیم به بازتاب این تفکر در حادثه ی کربلا پی ببریم.

شناخت این ملاک ها و نمادها، راه های مختلفی دارد؛ اما می توانیم آنها را از عمل کرد و از آنچه درباره ی عثمانی مذهبان بیان کرده اند به دست آورد. حاصل این گزارش ها فهرستی است که توضیح آنها به قرار ذیل است.

1- مقدم داشتن عثمان بر امیرالمؤمنین(علیه السلام). این مطلب - چنان که گذشت - حداقل چیزی است که یک عثمانی مذهب بدان اعتقاد دارد.(عجلی، ج 1، ص 108؛ ابن حجر، ج 6، ص 132 و ج 12، ص 271)

2- بیعت نکردن با امیرالمؤمنین(علیه السلام). عثمانی مذهب ها حکومت امیرالمؤمنین(علیه السلام) را به رسمیت نمی شناختند و از دوران آن حضرت به «دوران فتنه» تعبیر می کردند؛ البته برخی در مرحله ی نخست بیعت کردند، ولی پس از آن بیعت خود را شکسته و از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روی گرداندند؛ مانند طلحه و زبیر.

3- عدم همراهی با امیرالمؤمنین(علیه السلام) در جنگ های جمل و صفین و نهروان. درباره ی بسیاری از عثمانی مذهبان به این مطلب تصریح شده است؛ مانند زید بن ثابت و قیس بن ابی حازم.(خطیب بغدادی، ج 11، ص 467) بنابراین افرادی که در سوابق سیاسی شان این نکته بیان شده است، هر چند آنان را «عثمانی» تلقی نکرده اند، اما از نظر رفتارشناسی سیاسی، عثمانی تلقی می شوند.

4- یاری و همراهی کردن معاویه در صفین. معاویه با شعار دفاع از خلیفه ی مظلوم و خون خواهی او، تمام شامیان را به دور خود جمع کرد و در صفین حاضر نمود. در شعری که ایمن بن خریم اسدی سرود، اشاره شده است که هشتاد هزار نفر در کنار معاویه شمشیر به دست گرفتند که دینشان عثمانی بود.(منقری، ص 555-556)

شاید مورخان نیز بر همین اساس در شرح حال بسیاری که در صفین معاویه را همراهی کردند به عثمانی بودن آنان تصریح کرده اند.

5- بغض و دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علی(علیه السلام) و سب و لعن آن حضرت و نیز اهل بیت(علیه السلام) و تبری از آنان. سب و لعن از نوع افراطی تفکر عثمانی است که معاویه رهبری این تفکر را داشت و امویان و مروانیان نمونه ی کامل این گروه هستند. درباره ی بسیاری از عثمانی مذهبان به این نکته تصریح شده است.(ر. ک: ابن هلال ثقفی، ج 2، ص 558) آنان معمولا از تعبیر کذاب و ابوتراب برای اظهار دشمنی خود و سب و لعن امیرالمؤمنین(علیه السلام) و فرزندان و اصحاب گرامی اش استفاده می کردند. چنان که ابن زیاد پس از حادثه ی کربلا وقتی خواست به امام علی(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) توهین کند از آن دو بزرگوار به کذاب بن کذاب تعبیر کرد.(بغدادی، 480)

6- جعل روایات و دروغ پردازی بر ضد امیرالمؤمنین(علیه السلام). بسیاری از روایات بر ضد امیرالمؤمنین(علیه السلام) پس از بخشنامه ی سیاسی معاویه (ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44-45) در دوران او ساخته و شایع شد. فضیلت تراشی برای عثمان آن قدر شایع شد که خود معاویه دستور توقف آن را داد.(همانجا) سیاست معاویه و بنی امیه این بود که از چهره های مذهبی و فرهنگی صحابه و تابعین استفاده ی ابزاری می کردند و با سیاست شخصیت سازی

و شخصیت سوزی به وسیله ی جعل فضایل درباره ی خلفا با فضایل بی شمار امیرالمؤمنین(علیه السلام) به مقابله و معارضة می پرداختند؛ به عنوان نمونه معاویه از سمرة بن جندب، صحابی مشهور خواست تا بگوید آیات «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الذ الخصام × و اذا تولى سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل و الله لایحب الفساد» (بقره: 204-205) در مذمت علی(علیه السلام) نازل شده و آیه ی «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (بقره: 207) در شان و منزلت ابن ملجم، وی با پرداخت چهارصد هزار درهم، سمره را به بیان چنین دروغی راضی کرد. (ابن ابی الحدید، ج 4، ص 73) هم چنین عوانة بن حکم، اخباری مشهور کوفه در جهت خواسته های بنی امیه روایت می ساخت. وی کتابی به نام کتاب سیره معاویه و بنی امیه نوشت و ابن ندیم از این کتاب در الفهرست خود نام برده است (ابن ندیم، ص 103).

7- ادبیات سیاسی اموی. استعمال تعبیراتی مانند تعبیر از امیرالمؤمنین(علیه السلام) به ابوتراب و از شیعیانش به ترابیه، از جمله ادبیات سیاسی عثمانی مذهبیان است. تنها عثمانی ها و در راس آنان امویان و مروانیان از این تعبیر استفاده می کردند؛ حتی در منابع دیده نشده است که خوارج از تعبیر این استفاده کنند.

8- پذیرش مناصب سیاسی و نظامی از طرف امویان و مروانیان. به طور کلی هر حکومتی کارگزاران خود را از افرادی انتخاب می کند که با سیاست های او موافق باشند؛ از این رو، طبیعی است که نه معاویه می توانست پست های سیاسی و نظامی را به شیعیان بسپارد و به آنان اعتماد داشته باشد و نه شیعیان حاضر بودند به کمک و همراهی آنان پایه های حکومت معاویه و مروانیان استوار بماند؛ بنابراین، عدم اعتماد و دوری از هر دو طرف بوده است.

9- هم پیمانی با بنی امیه و عثمانی مذهب ها. این هم پیمانی به گونه های مختلف، مانند پیمان حلف و یا پیمان ولاء صورت می گرفت. این موضوع طبیعی است که موالی و حلفا از نظر سیاسی سمت و سوئی را انتخاب کنند که با دیگران عقد ولاء و یا حلف بسته اند و از باب «مولی القوم منهم» با آنان یکی باشند.

10- مخالفت صریح و شرکت در سرکوبی جنبش های شیعی و قتل شیعیان به خصوص تشیع مذهبی. تعداد زیادی را نام برده اند که عثمانی مذهب بوده و در سرکوبی قیام های شیعی و قتل شیعیان نقش ایفا می کرده اند، مانند کسانی که بر ضد حجر شهادت دادند، تا این که حجر و یارانش شهید شدند. معاویه وقتی با اعتراض عایشه درباره ی شهادت حجر و یارانش روبه رو شد به او گفت: کسانی که بر ضد او شهادت داده بودند حجر و یارانش را به قتل رساندند. (ابن کثیر، ج 8، ص 58) البته حجر نیز در وقت شهادت گفت: خدایا تو را بر امت خویش کمک می طلبم. کوفیان بر ضد ما شهادت دادند و شامیان ما را به قتل رساندند. (طبری، ج 4، ص 205)

بازتاب تفکر عثمانی در سرکوبی قیام مسلم

با شروع حرکت مسلم و قیام او بر ضد ابن زیاد به یک باره شاهد ظهور و فعال شدن نمایندگان تفکر عثمانی در کوفه هستیم.

با توجه به رفتارشناسی سیاسی افرادی که مامور ضربه زدن به قیام مسلم و پراکنده نمودن مردم از دور او بودند آشکار می شود که آنان دارای تفکر عثمانی و از هواخواهان باند اموی و دارای سوابق ضد شیعی و بلکه ناصبی بودند، مانند کثیر بن شهاب که در سخنان خود به مردم کوفه از یزید به امیرالمؤمنین تعبیر می کرد و هیچ یک از اشراف کوفه به اندازه ی او بر ضد شیعیان و پراکنده کردن آنان از دور مسلم فعالیت نکرد.

از همان ابتدا که مسلم وارد کوفه شد، عثمانی مذهب ها اهمال کاری و ضعف نعمان (حاکم

کوفه) را به یزید گزارش دادند. این افراد عبارت اند از: عمارة بن عقبه بن ابی معیط اموی برادر ولید و عمر بن سعد و عبدالله بن مسلم بن سعید حضرمی، حلیف بنی امیه. این افراد که در عثمانی و اموی بودن آنان هیچ شک و شبهه ای نیست و در صدر نامه ی خود به یزید به این مطلب اقرار کردند (خوارزمی، ج 1، ص 287) اوضاع کوفه را به اطلاع یزید رساندند و در خواست کردند تا فرد دیگری را به جای نعمان بر کوفه حاکم کند. یزید نیز در نامه اش به عبیدالله از این افراد و احتمالاً کسان دیگری نیز که برای او نامه نوشته بودند، به عنوان شیعیان خود نام برد. (شیخ مفید، ج 1، ص 288; خوارزمی، ج 2، ص 40) درخواست سریع این گروه از یزید برای جایگزین کردن عبیدالله به جای نعمان، با این که نعمان از عثمانی مذهب هابی است که مورخان به دشمنی آشکار او با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بدزبانی او نسبت به آن حضرت تصریح کرده اند (بلاذری، ج 3، ص 369) گویای این مطلب است که تفکر عثمانی این افراد از نوع افراطی آن بوده است. نامه ی این افراد و به دنبال آن، تعویض نعمان با ابن زیاد، ضربه ی سختی به حرکت شیعیان کوفه بود.

زمانی که هانی بن عروه دستگیر شد و به شدت مورد اذیت و آزار ابن زیاد قرار گرفت و او را به زندان انداختند عمرو بن حجاج زبیدی که خواهرش روعه زن هانی بود با تعداد زیادی از مذحجیان قصر ابن زیاد را به محاصره ی خود در آوردند. عمرو، نخست با سخنانش، خط سیاسی خود و همراهانش را از مسلم و شیعیان جدا کرد. وی خطاب به ابن زیاد گفت:

من عمرو بن حجاج و این افراد، شجاعان و بزرگان مذحج هستند که خود را از طاعت خلیفه و جماعت جدا نکرده اند.

این تعبیر در حق کسانی است که حاکمیت خلیفه را پذیرفته اند چنان که درباره ی مخالفان می گفتند «از طاعت و جماعت خارج شده» و به همین دلیل این افراد را خارجی معرفی می کردند. خواهیم گفت که عمرو بن حجاج در کربلا با صراحت بیشتری به این موضوع در حق خود و کوفیان تحت امرش اعتراف کرد. شاهد این موضوع که مذحجیان گرد آمده به دور عمرو بن حجاج از طرف داران تفکر عثمانی بوده اند، این که مسلم هنگام قیام و تعیین فرماندهان، مسلم بن عوسجه اسدی را فرمانده ربع (از تقسیمات شهری و لشکری است که آنها را به چهار بخش تقسیم می کردند و بر هر یک ریسی قرار می دادند) مذحج و اسد کرد و اصلاً نامی از عمرو بن حجاج در این میان نیست؛ بلکه او در کنار ابن زیاد در قصر دارالاماره بوده است. سابقه ی مذحجیان درباره ی حکمیت نیز نشان می دهد که این قبیله زمینه ی گرایش به مذهب عثمانی را داشته است؛ زیرا آنان با اصرار زیاد ابوموسی اشعری را که موضع سیاسی او عثمانی و ضد علوی بود به حکمیت انتخاب کردند. (ابن کثیر، ج 8، ص 330) چنانچه در زمان زیاد، ابوبرده بن ابوموسی اشعری که دشمنی او با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مواضع ضد شیعی او در تاریخ معلوم است (طبری، ج 4، ص 199) ریسی مذحجیان و بنی اسد بود. (همانجا)

مختار به هنگام قیام مسلم، قصد ملحق شدن به او را داشت، هانی بن ابی حیه الوداعی به عمرو بن حرث موضوع را اطلاع داد. وی عبدالرحمن بن ابی عمیر ثقفی و زائده بن قدامة بن مسعود را مامور دست گیری او کرد. این افراد - هم چنان که شواهد نشان می دهد - عثمانی بوده اند؛ (ر. ک: طبری، ج 4، ص 201 و 448 و 285; ابن اعثم، ج 5، ص 108; خوارزمی، ج 1، ص 308) به خصوص عبدالرحمن کسی بود که به انتقام عثمان، سر عمرو بن حمق خزاعی را از تن جدا کرد و آن را برای معاویه فرستاد. (طبری، ج 4، ص 197; ابن حجر، الف، ج 8، ص 32)

از جمله گفت وگوهای مهم که تفکر عثمانی را بر نیروهای ابن زیاد و معارضان قیام مسلم نشان می دهد گفت وگوی مسلم بن عقیل با مسلم بن عمرو باهلی است. وقتی که مسلم

را دست گیر کردند و به دارالاماره بردند بر اثر تشنگی، آب طلبید، ولی مسلم بن عمرو به او گفت: از این آب ننوشی تا از حمیم جهنم بچشی. مسلم از او خواست تا خود را معرفی کند. او پیش از این که نام خود را بگوید، تفکر خود را معرفی کرد و گفت: من آن کسی هستم که حق را شناخت آن گاه که تو آن را انکار کردی، و خیرخواه امام خود شد آن گاه که تو او را فریفتی، و از او شنید و پیروی کرد آن گاه که تو به نافرمانی و مخالفت با او برخاستی. من مسلم بن عمرو باهلی هستم. مسلم نیز بسیار گویا به او پاسخ داد که ای پسر باهلی مادرت به عزایت بنشیند. تو به حمیم جهنم و جاودانگی در آتش آن سزاوارتری؛ زیرا پیروی از آل ابی سفیان را بر پیروی آل محمد مقدم داشته ای. (مفید، ج 2، ص 60؛ خوارزمی، ص 303) این پاسخ با خطاب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا که: «یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و لاتخافون المعاد فکونوا فی دنیاکم احرارا» بسیار شباهت دارد. (طبری، ج 4، ص 344)

در این گفت و گو نکات و مطالب مهمی وجود دارد که نشان می دهد چنین سخنانی ریشه در تفکرات عثمانی دارد و تنها از چنین افرادی صادر می شود:

1. منع آب از شیعیان و کشتن آنان با لب تشنه به هنگام دست گیری، رفتاری سیاسی است که عثمانی مذهبیان پس از کشته شدن عثمان اتخاذ کردند (این موضوع را در بحث منع آب در کربلا توضیح خواهیم داد).؛ بنابراین جهت گیری سیاسی سخنان مسلم بن عمرو خطاب به مسلم بن عقیل شاهد و مؤید تفکر عثمانی اوست.
2. جهنمی دانستن نماینده ی امام حسین (علیه السلام) به معنای اعترافی است بر جدا دانستن خط سیاسی - مذهبی خود از خط امام حسین (علیه السلام) و شیعیان آن حضرت.
3. در این گفت و گو مسلم بن عمرو از یزید به «امام» تعبیر کرده که اموی بودن وی را آشکار می سازد. وقتی این مطلب را با آنچه شیعیان در نامه ی خود به امام حسین (علیه السلام) نوشتند مقایسه کنیم که گفتند: «انه لیس لنا امام» تفکر عثمانی این شخص کاملاً آشکار می شود.
4. این اندیشه که هر حرکت و قیامی بر ضد حاکم وقت، محکوم و خروج از دین است، تفکری بود که بنی امیه آن را تبلیغ می کردند. (توضیح این مطلب در ذیل سخنان عمرو بن حجاج در کربلا خواهد آمد).
5. تصریح مسلم بن عقیل به این که مسلم بن عمرو باهلی از هواداران آل ابوسفیان است. نامه ها

تفکر عثمانی را می توان از نامه های ارسالی برای امام حسین (علیه السلام) نیز دریافت. به عبارت دیگر قرار گرفتن نام اشراف کوفه چون شیبث بن ربیع و حجار بن ابجر و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی و... در کنار نام سلیمان بن سرد و مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر در بین نویسندگان نامه برای امام چه توجیهی دارد و آیا می توان این دو گروه را از یک حزب سیاسی در کوفه دانست؟

به نظر می رسد در این باره هنوز تامل و دقت لازم صورت نگرفته است و باید مواردی از قبیل: نویسندگان نامه ها، متن نامه ها و برخورد امام با آنان بررسی شود.

(الف) نویسندگان نامه ها

تاریخچه ی مواضع سیاسی نویسندگان نامه ها حاکی از آن است که نباید این افراد را از نظر تفکر سیاسی و مذهبی یکسان دانست.

براساس نصوص تاریخی نباید از نظر سیاسی - مذهبی سلیمان و پیروان او را در حزب اشراف کوفه قرار داد؛ زیرا سلیمان و مسیب بن نجبه و حبیب بن مظاهر و رفاعه بن شداد و عبدالله بن وال، در نامه ای که به امام نوشتند، خود را چنین معرفی کرده اند: «و جماعة شیعة من

المؤمنین». در نامه ای که پس از این نیز نوشتند همین عنوان در صدر آن آمده است (طبری، ج 4، ص 261 و 262). اما در نامه ی اشراف کوفه، اولاً هیچ سندی نیست که نشان دهد آنان در خانه ی سلیمان اجتماع کرده اند، (همانند شیعیانی که یا در کربلا حاضر و شهید شدند، مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و عابس بن شیبب شاکری) و یا از گروه توابعین شدند، مانند عبدالله بن وال که نامه ی کوفیان را به امام رساند (طبری، ج 4، ص 262). و مسیب بن نجبه (همان، ص 265) و یا از یاران مختار، مانند رفاعه بن شداد (همان، ص 275 و 541) و عباس (عیاش) بن جعدہ جدلی. (همان، ص 523) بنابراین، با توجه به این که بزرگان شیعه در خانه ی سلیمان اجتماع کرده بودند، به جا بود که این افراد نیز، که از بزرگان قوم بودند، با آنان همراه می شدند و نامه ای را که آنان نوشته و امضا نموده بودند امضا می کردند؛ و این شاهدهی است بر این که حزب این افراد غیر از گروه سلیمان بوده است. ثانیاً این گروه آخرین کسانی بودند که نامه نوشتند و این تاخیر خود قابل تامل است و نشان از عدم اعتقاد این گروه به حرکت امام به سوی کوفه دارد، چنان که از متن نامه ی آنان آشکار است. شاهد این مطلب این که عمر بن سعد برای شانه خالی کردن از پذیرش مسؤلیت سپاه کوفه برای اعزام به کربلا تنها از اشراف کوفه نام می برد. سلیمان به لحاظ صحابی بودن و سابقه ی تاریخی، شخصیت ناشناخته ای در نزد عمر بن سعد و کوفیان نبود.

اشراف کوفه، حتی زمانی که هنوز از این زیاد و تهدید و تطمیع های او در کوفه خبری نبود، حاضر نشدند با نماینده ی رسمی امام یعنی مسلم بن عقیل بیعت کنند، با این که شیعیان بلافاصله با او بیعت کردند. ثالثاً اشراف کوفه نام های خود را مخفی نگه داشتند و در نامه قید نکردند.

ممکن است تصور شود که چون گروه گروه نامه می نوشتند، نمی توان به این نکته که چرا به همراه بزرگان شیعه یک نامه ی جمعی نوشتند و در یک انجمن گرد نیامدند اهمیت زیادی داد. اما این توجیه قابل قبول نیست؛ زیرا:

اولاً، از نظر سیاسی اگر چنین توجیهی صحیح باشد، جای سؤال دارد که پس چرا بزرگان شیعه که از نظر تشیع هیچ شبهه ای درباره ی آنان نسیت جدا از هم نامه نوشتند؟ ثانیاً، چرا اشراف کوفه اسامی خود را در نامه قید نکردند، با این که رسم بر این است که شخصی که نامه می نویسد اسم خود را قید می کند؟ اگر این عمل با احتیاط و مخفی کاری در چنین شرایطی توجیه شود، باید دید که چرا بزرگان شیعه چنین نکردند؟! علاوه بر این که دعوت برای انجام یک کار بزرگ، با اسامی مخفی، آن هم با توجه به عدم اعتمادی که نسبت به کوفیان بود و استتکاف امام از پاسخ به نامه ها، نمی توانند چندان موضوع احتیاط را توجیه کند؛ از این رو امام از نامه ر سان پرسید که این نامه را چه افرادی نوشته اند (خوارزمی، ج 1، ص 283). آنان با این کار دو روی سکه را برای خود حفظ کرده بودند؛ چنانچه امام به کوفه می آمد و پیروز می شد، راه اشکال و ایراد را از طرف امام و مردم کوفه بر خود مسدود کرده بودند؛ و چنانچه قیام به شکست می انجامید، دلیل و مدرکی از خود بر جای نگذاشته بودند تا با استناد بدان از طرف حاکمان بنی امیه بازخواست شوند. شاید به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) در کربلا وقتی این افراد را مورد خطاب قرار داد که «مگر شما نبودید که نامه نوشتید؟» و آنان انکار کردند؛ آن حضرت نامه ی آنان را حاضر نکرد؛ زیرا نامه ی بی نام و نشان را به راحتی می توانستند انکار کنند.

ثالثاً، چرا باید با توجه به موقعیت بالایی که داشتند و از اشراف کوفه به حساب می آمدند، آخرین کسانی باشند که برای امام نامه نوشتند؟ مجموعه ی این سؤالات ما را بر آن می دارد که اشراف کوفه را از نظر سیاسی گروهی جدای از شیعیان و حزبی در مقابل آنان بشماریم.

تصریح مورخان و محدثان، به گرایش و اعتقاد اغلب اشراف کوفه به مذهب عثمانی و رفتارشناسی سیاسی آنان در جهت گیری این تفکر سیاسی - مذهبی تأییدی بر این سخن است. اشراف کوفه وقتی به نیروهای مصعب پیوستند، شعار آنان «یا لثارات عثمان» بود؛ به همین دلیل رفاعه بن شداد، که امام جماعت آنان بود، وقتی این را شنید خود را از آنان کنار کشید و گفت: مرا با عثمان چه کار؟! با کسانی که بر عقیده ی عثمان هستند نخواهم بود. (طبری، ج 4، ص 524؛ بلاذری، ج 5، ص 232) جالب توجه این که سلیمان، بزرگان شیعه را که قیام توابع را سازمان دهی و رهبری می کردند، قاتلین اصلی امام حسین (علیه السلام) و اصحابش را اشراف کوفه و عرفا (افرادی که بزرگ یک قبیله و یا گروهی بودند و کار آنان همانند نقیب و نقبا بود) معرفی کرد. (طبری، ج 4، ص 432)

تنها نقطه ی ابهامی که درباره ی سلیمان و پیروان او وجود دارد و تا اندازه ای بدون پاسخ باقی مانده، عملکرد آنان در قیام مسلم در کوفه و تنها گذاردن اوست. تحلیل های مختلفی در این باره ارائه شده است که به نظر می رسد نمی توانند پاسخ صحیح و یا جامعی به این ابهام و سؤال پیچیده ی تاریخی در باره این افراد باشد. آنان گرچه به هر دلیل تاریخی ای که بر ما پوشیده است خود را گناهکار می دانستند؛ اما از این نکته نیز نباید غفلت کرد که بیش تر رهبران شیعه که نامه ی سلیمان را امضا کردند و با مسلم نیز بیعت نمودند، خود را به امام رسانده، در کربلا به شهادت رسیدند و بدین وسیله بر عهد خود پایبند ماندند و هیچ گونه خدعه و نیرنگی در کار آنان نبود. مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، ابو ثمامه صائدی (مسئول تدارکات و گرفتن وجوهات برای خرید اسلحه و آذوقه)، عابس بن شیب شاکری، عبدالله بن سبع همدانی، سعید بن عبدالله حنفی، قیس بن مسهر صیداوی و نافع بن هلال به همراه چهار نفر دیگر.

ابن زیاد نیز عموم شیعیان کوفه را در نخيله همانند زندانی تحت نظر قرار داد تا کسی به امام ملحق نشود و خود این زیاد تا روز یازدهم محرم در آن جا ماند و به جای خود عمرو بن حرث را در کوفه نگاه داشت. (بلاذری، ج 6، ص 364)

با این حال یکی از آنان به نام عمار بن ابی سلامه دالانی تلاش کرد تا به شکلی این زیاد را در نخيله به قتل برساند، ولی موفق نشد و توانست از آن جا فرار کند و خود را به کربلا برساند که در کنار امام به شهادت رسید. (بلاذری، ج 3، ص 388)

در شب عاشورا پس از سخنان امام و بنی هاشم، اولین کسانی که پاسخ مثبت به امام دادند، کسانی بودند که برای امام نامه نوشته بودند، مانند مسلم بن عوسجه و سعید بن عبدالله حنفی. (همان، ج 3، ص 393) شاید این پیشی گرفتن در اظهار پایبندی به امام، خود اشاره ای به اظهار پایبندی به آن نامه ها بود.

(ب) متن نامه ها

محتوای نامه ها نیز بیانگر بی اعتقادی اشراف به حرکت امام حسین (علیه السلام) است. مقایسه ی مضمون نامه های شیعیان با نامه ی اشراف کوفه نشانگر تفاوت بینشی این گروه ها با یکدیگر است. در متن نامه ی سلیمان نکاتی بیان شده که گویای بخشی از اعتقادات تشیع مذهبی است؛ به طور نمونه، نامه را با اظهار خرسندی از مرگ معاویه و سپاس خدا آغاز کرده و آن گاه از معاویه، به عنوان دشمن ستمگر امام و غصب کننده ی حق امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اظهار برائت کرده و جایگاه او را در جهنم دانسته است. آنان در ادامه اضافه کرده اند که امامی ندارند و کسی را جز امام حسین (علیه السلام) به عنوان خلیفه و پیشوا نمی شناسند. در پایان نیز با سلام بر امام و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام) خط سیاسی - مذهبی خود را معین کرده اند. (طبری، ج 4، ص 261-262) در نامه ی

دیگری می گویند: هیچ کس را جز تو قبول ندارند و به کس دیگری نظر ندارند (همان، ص 262) ; اما در نامه ی اشراف خطاب به امام هیچ گونه اثری از این مطالب دیده نمی شود و با عبارتی نه چندان قوی به امام می گویند: «اگر می خواهی بیا».

(ج برخورد امام با دو گروه شیعیان و اشراف (نویسندگان نامه ها)

از شواهد بر می آید که امام نیز با گروه سلیمان و اشراف کوفه برخورد یکسانی نداشته و توجه امام به گروه سلیمان بوده است؛ به عنوان مثال، وقتی امام در منزل گاه حاجر رسید، نامه ای برای کوفیان نوشت. (همان، ص 297) که تنها گروه اول، یعنی سلیمان و شیعیان را خطاب قرار داد و از اشراف نامی در آن نبرد. (خوارزمی، ج 1، ص 334) هم چنین وقتی امام در میانه ی راه با عبیدالله بن حر جعفی دیدار کرد، با اشاره به نامه ی مسلم مبنی بر بیعت اهل کوفه با ایشان، فرمود: اما من چنین نمی پندارم؛ چون آنان (اشراف کوفه و کسانی که در جبهه ی اموی ظاهر شدند) بر قتل پسر عمویم مسلم و شیعیانش، عبیدالله بن زیاد را یاری رساندند؛ چرا که این افراد با یزید بیعت کرده بودند. (همان، ج 1، ص 325) هم چنان که امام در شب عاشورا افشا و اعلام نمود که نامه نوشتن این افراد برای آن حضرت، جز مکر و حيله و برای نزدیک شدن به بنی امیه نبوده است. (بلاذری، ج 3، ص 393) بنابراین، معلوم می شود که امام روی نامه ی اشراف حساب نکرده و از بیعت آنان با یزید اطلاع داشته است.

عملکرد امام کربلا نیز درخور توجه است. آن حضرت در آن جا و در برابر عمر بن سعد و سپاه او تنها از اشراف کوفه نام برد و خطاب به آنان فرمود: «مگر شما نبودید که برای من نامه نوشتید و از من برای آمدن به کوفه دعوت کردید؟» جالب این جاست که چرا وقتی امام می خواهد نامه بنویسد شیعیان را مخاطب قرار می دهد؛ اما در کربلا که سپاه عمر بن سعد در برابر او قرار گرفت تنها از نام اشراف کوفه پرده بر می دارد و هیچ نامی از سلیمان و دیگران نمی آورد؛ به نظر می رسد امام بسیار حساب شده عمل کرده و علی رغم گناه و کوتاهی سلیمان و شیعیان، آنان را کاملاً از اشراف کوفه جدا دانسته است؛ زیرا آن حضرت به خوبی می دانست که چنانچه از سلیمان و یاران او (که البته تعدادی از آنان در آن موقع در کنار امام بودند و خود را به او رساندند) نام ببرد، سپاه ابن زیاد پس از بازگشت به کوفه آنان را دستگیر و به قتل خواهند رساند. شاهد این که وقتی قیس بن مسهر صیداوی دستگیر شد، ابن زیاد تلاش زیادی کرد تا قیس نام افراد مذکور در نامه ی امام را افشا کند، ولی او چنین نکرد (خوارزمی، ج 1، ص 336) و ابن زیاد هیچ وقت به نام این افراد پی نبرد؛ به طوری که پس از حادثه ی کربلا به عمرو بن حریث گفت: من از این ترابیه وحشت و واهمه دارم، اما در کوفه کسی از آنان را نمی شناسم. (خوارزمی، ج 2، ص 203)

بنابراین، امام با پرده پوشی از نام شیعیان در فکر حفظ جان آنان بود و این خود کمال رافت و مهربانی و در عین حال عظمت بعد سیاسی امام را نشان می دهد.

در مقابل، از آن جا که اشراف کوفه از نظر فکری با امام نبودند برای افشای خیانت شان نام آنان را بیان کرد تا با این عمل، آنان را خوار، و ماهیتشان را افشا کند. گر چه به نظر می رسد که ابن زیاد از این موضوع اطلاع داشته است؛ زیرا وقتی که عمر بن سعد از آنان خواست تا به نزد امام بروند و از او سؤال کنند که چرا به سوی کوفه آمده است، هر یک به دلیل نامه نوشتن به امام، از دیدار با آن حضرت طفره رفتند (طبری، ج 4، ص 310؛ خوارزمی، ج 1، ص 341) این گزارش ها یقیناً به ابن زیاد می رسید؛ اما با این حال، پس از کربلا نسبت به این افراد عکس العملی از خود نشان نداد و به عکس، جوایزی نیز به آنان داد. (طبری، ج 4، ص 359؛ بلاذری، فتوح، ج 1، ص 305) چون هم چنان که امام در شب عاشورا افشا و اعلام نمود نامه نوشتن این افراد برای آن حضرت جز مکر و حيله و برای نزدیک شدن به بنی امیه نبوده است. (بلاذری، ج 3، ص 393) در

گفت و گویی که عمر بن سعد در کربلا با امام داشت به این مطلب اشاره شد و امام این واقعیت را تایید کرد. (سبط ابن جوزی، ص 248)

نمادها و شعارهای مذهب عثمانی در کربلا

تفکر عثمانی در کربلا به علت تقابل مستقیم با تشیع واقعی بسیار محسوس تر و آشکارتر ظهور و نمود پیدا کرد. بر اساس نصوص و شواهدی که مورد بررسی قرار خواهد گرفت، بدون شک حداقل بر بخش قابل توجهی از اشراف و فرماندهان و پیادگان و سواره نظام سپاه عمر بن سعد چنین تفکری حاکم بوده است.

این سیاستی بود که از ابتدا بنی امیه آن را دنبال می کردند و هم چنان که معاویه خون خواهی عثمان را بهانه ای برای اظهار مخالفت های خود و مقابله با حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار داده بود، یزید و حزب اموی نیز به دنبال انتقام از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به انتقام کشته های اجداد کافرشان در بدر بودند. چنان که ابن عباس سیاست بنی امیه را در مقابله با اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن نامه ی شدید الحن خود به یزید به خوبی افشا کرده است؛ همچنان که به امام حسین (علیه السلام) گوشزد کرد و گفت: بیم آن دارم که مانند عثمان در برابر زنان و اهل بیت کشته شوی (طبری، ج 4، ص 288) عمرو بن سعید اشدق وقتی صدای شیون زنان بنی هاشم را در مدینه شنید گفت: این شیون و زاری به انتقام آن شیون و زاری ای که بر عثمان شد. (بلاذری، ج 3، ص 417) مروان نیز وقتی سر مقدس امام حسین (علیه السلام) را در مقابل خود دید، روزها و حوادثی را که بر عثمان وارد شده بود به یاد آورد. (سبط ابن جوزی، ص 266)

چنانچه از بعد سیاسی و نظامی به این موضوع بنگریم، این امر طبیعی است که ابن زیاد برای آماده سازی و اعزام سپاهی در برابر امام حسین (علیه السلام) باید این احتمال را با توجه به اوضاع سیاسی کوفه می داد که فرماندهان و نیروهای اصلی، اعم از پیاده نظام و سواره نظام، باید به گونه ای سازمان دهی شوند که پس از خارج شدن از کوفه با دشمن او همدست نشده، بر علیه او به کوفه باز نگردند. در غیر این صورت اولاً، چگونه سپاهی را که کاملاً گرایش های شیعی و ضد اموی داشتند، می توانست آماده سازد؟! و ثانیاً، بر فرض آماده سازی و اعزام چنین نیروهایی با فشار و تهدید، چه اطمینانی بود که چون از کوفه خارج شدند سر به شورش برنیاورده، به امام ملحق نشوند؟! شاهد این که بلاذری می گوید از هر هزار نفری که ابن زیاد به کربلا اعزام می کرد تنها دویست نفر آنان به آن جا می رسیدند و باقی در میانه ی راه فرار می کردند؛ زیرا از جنگ با امام حسین (علیه السلام) کراهت داشتند. (ج 3، ص 387) ابوحنیفه دینوری نیز همین مطلب را تایید کرده است. (ص 254) این کراهت بدان اندازه بود که حتی برخی از عثمانی مذهب ها نیز صحنه را ترک کرده و از کربلا باز می گشتند، مانند هرثمه و شیبان بن مخرم. (طبرانی، ج 3، ص 111؛ صدوق، ص 119-120؛ قاضی نعمان، ج 3، ص 141-142؛ ابن عدیم، ج 6، ص 2671-2620)

این اخبار بر ابن زیاد پوشیده نبوده است و شاید به همین دلیل از مذاکرات عمر بن سعد با امام حسین (علیه السلام) به شدت به وحشت افتاد و به شمر فرمان داد تا چنانچه از دستور سرپیچی کرد بلافاصله او را بکشد و خود فرماندهی سپاه را به دست گیرد. تکرار نامه های ابن زیاد مبنی بر تمام کردن کار و نیز درخواست از فرماندهان نظامی بصره برای اعزام به کربلا مؤید این نکته است. (ابن عدیم، ج 6، ص 2645) گر چه ما دلیلی بر حضور بصریان در سپاه عمر بن سعد نداریم؛ اما این گزارش نشان می دهد که اوضاع سیاسی سپاه اعزامی و حوادثی که در راه اتفاق افتاده بود، عبیدالله را به این فکر انداخت که باید به افرادی که از نظر فکری با باند اموی و عثمانی هم سو هستند توجه کند؛ به همین دلیل، برخی از فرماندهان سپاه عمر بن

سعد و نیروهای دیگر با سخنان، مناظرات و گفت و گوهای خود ماهیت تفکر عثمانی خویش را به منصفی ظهور رساندند و اگر آنان فرار نکرده و سخنان امام نیز هیچ تاثیری - جز بر افراد بسیار اندکی که به امام ملحق شدند - نداشت نه از روی اکراه و جهل، که از کینه و دشمنی با اهل بیت(علیه السلام) بود؛ بنابراین، آن چیزی که نیروهای ابن زیاد را در کربلا جمع کرد و آن جنایات را بر خاندان رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) به شدیدترین وجه ممکن وارد کردند، چند درهم و دیناری نبود که به جیب این و آن ریخته بودند؛ بلکه پشتوانه ی فکری و سیاسی داشت که آن را به زبان های گوناگون در کربلا اظهار کردند؛ بنابراین، معقول نیست و با آنچه در کربلا اتفاق افتاد سازگاری ندارد که بپذیریم سپاهی که تا به کربلا نرسیده است از مقابله با امام حسین(علیه السلام) و شمشیر کشیدن به روی او کراهت دارد و از نیمه ی راه فرار می کند، وقتی به کربلا می رسند یک دفعه روحیات، خواسته ها و اندیشه هایشان آن قدر تغییر می کند که بنا بر تعریف امام سجاد(علیه السلام) هر یک از نیروهای عمر بن سعد با کشتن امام حسین(علیه السلام) رضا و رضوان و تقرب به خدای عز و جل را می طلبیدند؟! (شیخ صدوق، ص 547) از این رو، یا باید روایت امام سجاد(علیه السلام) را کذب محض بدانیم و یا این که بر اساس شواهد و دلایلی که تا حال بیان شد و در ادامه نیز خواهد آمد، آنان را کسانی بدانیم که از نظر فکری و سیاسی شعار «یا لثارات عثمانشان» در کربلا و چند سال پس از آن، در مقابله با مختار بلند شد.

برداشت اصحاب امام از نیروهای گرد آمده در کربلا نیز این بوده است؛ چنان که وقتی قره بن قیس حنظلی از طرف عمر بن سعد به سوی امام آمد تا از هدف حرکت او به سوی کوفه سؤال کند، آن حضرت از یاران خود پرسید: آیا این مرد را می شناسید؟ حبیب بن مظاهر به امام پاسخ داد: آری، او از قبیله ی حنظله تمیم و خواهر زاده ی ماست و من او را مردی خوش عقیده می دانستم و باور نمی کردم که در این معرکه حاضر شود. (شیخ مفید، الف، ج 2، ص 87)

حضور چنین نیروهایی در سپاه عمر بن سعد ممکن است استثنا باشند و یا در اقلیت قرار داشته باشند؛ اما آنچه مهم و نکته ی اصلی کلام حبیب است تصور و برداشت اوست که نیروهای معتقد به امام، در این صحنه، مقابل امام حسین(علیه السلام) حاضر نشده و نخواهند شد و سپاه عمر بن سعد از نیروهای ضد شیعی و به تعبیر دیگر عثمانی تشکیل یافته است؛ در غیر این صورت، چرا حبیب که خود شاهد کناره گیری مردم کوفه از دور مسلم بود باید تعجب کند که چنین شخصی در سپاه ابن زیاد حاضر شده است؟ این نشان می دهد که کناره گیری و خانه نشین کردن مردم با تهدید و ارباب و برقراری حکومت نظامی یک امر است و شمشیر کشیدن به روی امام و کشتن آن حضرت امر دیگری است که نیاز به یک پشتوانه ی اعتقادی سیاسی و مذهبی قوی و محکمی دارد که در کربلا به زبان های مختلف آن را اظهار کردند. مؤید این نکته که گرایش مذهب عثمانی بر بسیاری از سپاه عمر بن سعد حاکم بوده این است که پس از حادثه ی کربلا بسیاری از آنان در سپاه عبدالله بن مطیع اجتماع کرده، شعار یا لثارات عثمان سر می دادند. رفاعه بن شداد چون این شعار را از آنان شنید از آنان جدا شد و گفت: ما را با عثمان چه کار! کسانی را که انتقام خون عثمان را می طلبند یاری نخواهم کرد و همراه آنان نخواهم جنگید؛ سپس به مختار پیوست. (طبری، ج 4، ص 524؛ بلاذری، ج 5، ص 232 و ج 6، ص 400) مختار نیز چون آنان را شکست داد و اسیر کرد افراد زیادی را که در کربلا حضور داشتند به قتل رساند. (طبری، ج 4، ص 524)

آنچه ممکن است پذیرش حاکمیت تفکر عثمانی را بر سپاه عمر بن سعد اندکی مشکل نماید، تعداد سپاه سی هزار نفری کوفه است که چگونه ممکن است این تعداد عثمانی در کوفه وجود داشته باشد؟!

اولاً، این سخن به معنای این نیست که تمام افراد سپاه عمر بن سعد عثمانی بوده اند بلکه بر اساس گزارش های مستند تاریخی، در سپاه او از گروه های دیگر مثل اراذل و اوباش و جانی کوفه وجود داشته است. شناسایی این افراد مجال دیگری را می طلبد. ثانیاً، استبعاد این موضوع با توضیحاتی که در «فصل سوم: شکل گیری مذهب عثمانی در کوفه» دادیم پاسخ داده شد. ثالثاً، تعداد سپاه عمر بن سعد به تصریح مسعودی (سبط ابن جوزی، ص 251) و سبط بن جوزی (همان، ص 284-285) و سمهودی (ج 2، ص 367) شش هزار نفر بیشتر نبوده اند. این تعداد با توجه به روایت بلاذری که از هر هزار نفری که از کوفه اعزام می شد دویست نفر بیشتر به کربلا نمی رسید، مقبول می افتد و معلوم می کند آماری که برخی از مورخان (خوارزمی، ج 2، ص 7) گفته اند مستند به گزارش هایی است که راویان در کوفه مشاهده کرده اند. این تعداد با توجه به جمعیت کوفه که تنها در جنگ صفین قریب به شصت و یا هشتاد هزار نیرو بوده، جمعیت زیادی در مقابل شیعیان نیست.

افزون بر این، با توجه به روایت بلاذری، چنانچه نسبت دویست را به هزار تقسیم کنیم حاصل آن، یک پنجم خواهد بود که اگر حضور سی هزار نفر سپاه کوفه در کربلا را بپذیریم، باید گفت سپاهی در حدود 150 هزار نفر از کوفه اعزام شده که یک پنجم آن یعنی سی هزار نفر به کربلا رسیده و باقی در میان راه فرار کرده اند و این مطلبی است که از نظر عقلی و عرفی به هیچ وجه مقبول نیست.

منع آب بارزترین نمود تفکر عثمانی در کربلا

چنان که پیش از این توضیح دادیم، بر اساس اندیشه های عثمانی، امیرالمؤمنین(علیه السلام) نقش اصلی را در هدایت و رهبری شورشیان بر ضد عثمان بازی کرد. حداقل، سیاست های آنان این گونه اقتضا می کرد که چنین تهمتی را به امام و اهل بیت او بزنند و آن را در میان مسلمانان شایع کنند. آنچه از نظر عاطفی در جریان قتل عثمان احساسات را می توانست جریحه دار کند و بهانه ای برای عثمانی مذهبیان باشد تا با آن مسلمانان را بر علیه امام علی(علیه السلام) تحریک کنند، ممانعت شورشیان از رسیدن آب به عثمان در طول محاصره و بالاخره کشتن او با لب تشنه بود. عثمان نیز به امام پیام فرستاد و از او خواست تا او را از تشنگی نجات دهد و امام نیز با طلحه و زبیر صحبت کرد و این کار آنان را غیر انسانی برشمرد، ولی آنان به امیرالمؤمنین(علیه السلام) جواب رد دادند (طبری، ج 3، ص 416-417) و آن حضرت دو بار تلاش کرد تا به عثمان آب برساند. منابع در این باره اخبار متفاوتی نقل کرده اند. بیش تر منابع می گویند امام موفق شد. (بلاذری، ج 5، ص 71؛ ابن شیه، ج 4، ص 1303) بنابر روایات دیگر امیرالمؤمنین(علیه السلام)، امام حسن(علیه السلام) را مامور رساندن مشک آب به عثمان کرد. (همان، ج 4، ص 1202) روایت دیگری نیز می گوید عمار با محاصره کنندگان سخن گفت و آنان را به خاطر این کار نکوهش نمود و خواست به عثمان آب برساند، ولی طلحه مانع او شد؛ از این رو نزد امیرالمؤمنین(علیه السلام) آمد و درخواست کرد تا آب به عثمان برساند و آن حضرت مشک آبی به او رساند. (سمهودی، ب، ج 3، ص 968؛ محب الدین طبری، ج 3، ص 87) با وجود این تلاش ها - که به تعبیر ابن ابی الحدید اگر جعفر بن ابی طالب نیز به جای عثمان در محاصره بود، امیرالمؤمنین بیش از آنچه برای عثمان تلاش کرد نمی توانست برای جعفر انجام دهد (ابن ابی الحدید، ج 4، ص 67) - امویان این را بهانه ای برای سرکوبی حکومت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و اهل بیت او و نیز کشتن شیعیان قرار دادند.

رفتار سیاسی ای که عثمانی مذهبیان اتخاذ کردند این بود که هم چنان که عثمان با لب تشنه کشته شد شیعیان را نیز تشنه بکشند. نمونه ی آن جلوگیری آب از نیروهای امیرالمؤمنین(علیه السلام) در صفین بود. علت این اقدام را هم چنان که ولید بن عقبه و سلیل بن عمرو سکونی

گفتند، انتقام از امیرالمؤمنین(علیه السلام) و نیروهای او بود که به خیال عثمانی مذهبان، همین ها عثمان را با لب تشنه کشتند.(منقری، ص 161- 162)
نمونه ی دیگر، اتخاذ این سیاست درباره ی شهادت محمد بن ابی بکر و مسلم بن عقیل است که از دادن قطره ای آب به آنان امتناع ورزیدند.

در باره ی حادثه ی کربلا نیز از همان ابتدا سیاست بر آن بود که از دست یابی امام حسین(علیه السلام) و یارانش به آب جلوگیری کنند و دقیقا همان کاری را کردند که در صفین انجام دادند و همسویی این دو ماجرا، وحدت فکر حاکم بر آن دو را می نمایاند.
دستور منع آب از امام حسین(علیه السلام) توسط یزید و ابن زیاد چندین بار تکرار شده است و این تکرار اهمیت این موضوع را در نزد امویان می رساند؛ اما بارزترین و بهترین دستور در این زمینه نامه ی مشهور ابن زیاد است که در شب هفتم به دست ابن سعد رسید. مضمون این نامه چنین است:

میان حسین و اصحابش و آب جلوگیری کن و نگذار از آن قطره ای بچشند؛ چنان که با عثمان بن عفان، آن مرد پرهیزکار و پاک چنین کردند.(طبری، ج 4، ص 311)
در این نامه و دستور صادره در آن، بازتاب تفکر عثمانی کاملا آشکار است و بدان تصریح شده است و این نامه از بارزترین نمادهای تفکر عثمانی در حادثه ی کربلا به شمار می آید.
حساسیت این موضوع و اهمیت آن در اندیشه ی عثمانی، عمر بن سعد را بر آن داشت که کسی را مأمور انجام این کار کند که دارای چنین تفکری باشد، تا دستور را به بهترین شکل آن به اجرا در آورد و درباره ی آن کوتاهی نکند؛ از همین رو، انتخاب عمرو بن حجاج زبیدی، با توجه به گرایش های عثمانی او، یک انتخاب کاملا دقیق و حساب شده بوده و عمرو بن حجاج نیز از مضمون نامه و فلسفه ی آن اطلاع داشته است.

ظهور اندیشه های سیاسی عثمانی و علوی در مناظرات و گفت و گوها به تحقیق، آنچه در کربلا رخ داد یک تقابل نظامی صرف نبود، بلکه آنچه در پس این تقابل به ظاهر نظامی قرار داشت، تقابل دو اندیشه و تفکر بود.

پیش از رسیدن امام به کربلا، وقتی مالک بن نسیر بدی کندی نامه ی عبیدالله را مبنی بر در تنگنا قرار دادن امام و اصحابش در یک سرزمین خشک و به دور از آب به دست حر رساند و حر امام را از مضمون نامه آگاه کرد، ابوالشعشاء یزید بن زیاد مهاصر کندی، مالک را به خاطر رساندن این نامه سرزنش نمود. مالک بن نسیر در پاسخ و توجیه انجام این مأموریت، وفاداری خود را به بیعت با یزید که از او به امام تعبیر کرد و نیز اطاعت از دستورهای او اعلام نمود.(مفید، الف، ج 2، ص 85؛ خوارزمی، ج 1، ص 331)

این پاسخ بیانگر عثمانی بودن مالک بن نسیر و کوفیانی است که در کربلا اجتماع و در برابر امام صف آرایی کردند؛ در حالی که شیعیان در نامه ی خود به امام حسین(علیه السلام) نوشتند که امامی جز تو نداریم. از این رو بدیهی است که مالک بن نسیر، در وقت ورود، بر حر سلام کند ولی بر امام سلام نکند.

از روز دوم محرم تا عاشورا، گر چه هشت روز پیش نبود و ما از حوادث روزهای اولیه نیز اطلاع چندانی نداریم و ماجرای قیام با بستن آب از روز هفتم وارد مرحله جدی و حساس خود شد، اما در شب و روز عاشورا حوادث و جریاناتی رخ داد که بهتر نشان داد که در حقیقت جنگ بر سر چیست.

آنچه مربوط به موضوع ماست سخنان و مناظراتی است که هر چند اندک است، اما با کمی تامل و دقت در آنها موضع سیاسی و مذهبی دو سپاه را معین و مشخص می کند.
در شب عاشورا مذاکره ی بسیار مهمی میان زهیر بن قین با عزره بن قیس احمسی صورت

گرفت. پس از سخنان حبیب بن مظاهر به زهیر، عزره که در جلوی سپاه عمر بن سعد بود سخنان آنان را شنید و به زهیر گفت: ای زهیر جای بسی تعجب است که ما تو را عثمانی می دانستیم، ولی اینک از جمله ی شیعیان این خاندان شده ای؟! (بلاذری، ج 3، ص 392) با توجه به مکتب فکری عزره (ر. ک: طبری، ج 4، ص 201) این سخن او در حقیقت اعتراضی به زهیر است که به جای این که در کنار وی و هوادارانش باشد، در صف مخالفان فکری او قرار گرفته است. تعبیر دیگر عزره درباره ی زهیر که چگونه «ترابی» گشته ای (خوارزمی، ج 1، ص 345) دلیل آشکاری بر عثمانی بودن عزره است؛ زیرا دانستیم که تنها امویان و عثمانیان از شیعیان به ترابیه نام می بردند.

پاسخ زهیر نیز آشکار می سازد که دو گروه، دارای دو مذهب سیاسی متفاوت (تشیع و عثمانی) بوده اند؛ زیرا زهیر ضمن بیان این که او از کسانی نبوده است که امام را به کوفه دعوت کرده اند، بیان می دارد که من چون در مورد موقعیت و جایگاه او نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) اندیشیدم، به این نتیجه رسیدم که او را بر شما و حزب شما مقدم دارم و در حزب او باشم و یاری اش کنم. (طبری، ج 4، ص 316؛ خوارزمی، ج 1، ص 354) زهیر با استفاده از عبارت «حزب» آشکار ساخته است که دو حزب سیاسی و فکری مخالف در برابر یکدیگر قرار گرفته اند؛ یک حزب که به حقانیت اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) معترف است و حزبی که مخالف آنان است و این حزب مخالف به نظر می رسد که تنها حزب عثمانی مذهببان بوده است؛ زیرا از خوارج نمی توانست باشد، چرا که بر خلاف مذهب عثمانی، از نظر خوارج، حرکت امام حسین(علیه السلام)، قیام بر خلیفه ی جور اموی، یک اصل صحیحی بوده است.

سخن عزره، شبیه سخن زرعة بن ابان دارمی است که وقتی امام حسین(علیه السلام) خواست به شریعه ی فرات برود به نیروهای تحت امرش فریاد زد که تا شیعیانیش به کمک او بدینجا نرسیده اند، نگذارید به آب دست یابد و کار او را تمام کنید. (طبری، ج 4، ص 343) در حقیقت او نیز با این سخن، خود را در حزب مخالف شیعیان امام حسین(علیه السلام) فرض کرده و برداشت ما در این جا از کلمه ی شیعه معنای اصطلاحی آن، به خصوص با توجه به شرایط موجود، است نه معنای لغوی؛ حتی بر فرض معنای لغوی نیز تنها مصداق آن در این اوضاع و شرایط حاد امام، شیعیان مذهبی خالص هستند.

در دومین مناظره که در شب عاشورا انجام شد اعلام شد که سپاه عمر بن سعد مذهب و افکار خود را کاملا غیر از افکار و اندیشه های مذهبی و سیاسی امام می دانند. وقتی امام آیه ی شریفه ی: و لایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین× ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب» را قرائت کرد بلافاصله یکی از سوارکاران سپاه کوفه، که امام و یارانش را تحت نظر داشتند، جواب داد: به خدا سوگند آن پاکیزگان ما هستیم و خبیثان شما می باشید.

قرائت این آیه در آن اوضاع و شرایط به مثابه صدور بیانیه ای از طرف امام درباره ی خود و سپاه عمر بن سعد است. از نظر امام اختلاف میان او و گروه مقابل یک اختلاف سلیقه ای و یا جزئی سیاسی - مذهبی نبود؛ بلکه فاصله به اندازه ی بهشت و جهنم بود و طرف مقابل نیز همین قضاوت و تصور را دارد. چنان که افراد دیگری نیز از سپاه عمر بن سعد همین قضاوت را داشتند و به امام و یارانش وعده ی دوزخ و نوشیدن از حمیم جهنم را می دادند و بیان چنین اعتقادی با این گونه سخنان نهایت تضاد و تقابل میان دو اندیشه و تفکر سیاسی - مذهبی را نشان می دهد.

این جا دیگر سخن از زور و تهدید ابن زیاد نبود که این شخص را به اظهار چنین عقیده ای وا

داشته باشد؛ بلکه سخنی از سر اعتقاد بیان کرده است. از جهت دیگر، وقتی ادبیات به کار برده شده در سخن این شخص را با ادبیات سیاسی عثمانیان مقایسه کنیم، که امام حسین(علیه السلام) را کذاب بن کذاب معرفی می کردند، تفاوتی دیده نمی شود. آیا توهین به امام با تعبیر خبیث با سب و لعن افراطیون عثمانی و ناصبی مذهب تفاوتی دارد؟!

همان طور که می دانیم در روز عاشورا امام و یارانش پیش از هرگونه درگیری نظامی سعی داشتند تا با گفت و گو اختلافات را حل نمایند و خونی ریخته نشود؛ اما جز تعداد سی نفر که پس از شنیدن پیشنهادهای امام به او ملحق و شهید شدند (ابن عساکر، ج 14، ص 220؛ ابن کثیر، ج 8، ص 183) از جمله ابوالشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر کندی، (بلاذری، ج 3، ص 405) کس دیگری به سخنان امام کوچک ترین توجهی نمود و این ایستادگی بر موضع خود نشان از انگیزه و اهدافی دارد که آنان را در مقابل امام قرار داده است.

پس از سخنان امام حسین(علیه السلام) برخی از یاران آن حضرت نیز اقدام به سخن نمودند. گفته اند نخستین کسی که از یاران امام با سپاه عمر بن سعد سخن گفت زهیر بن قین بود. با توجه به این که برخی از آنان، هم از جهت فکری و سیاسی و هم از جهت مذهبی و دینی از زهیر مشهورتر بودند؛ مانند بریر بن خضیر، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر و ابوثمالة الصائدی و عابس بن شبيب شاکری که هر یک از این افراد از شجاعان عرب و بزرگان و رهبران شیعه و قرای مشهور کوفه بودند، (طبری، ج 4، ص 271) به نظر می رسد پیش قدم شدن کسی که سابقه ی سیاسی او عثمانی بوده، نباید بدون دلیل باشد و شاید از جهت تناسب حال سپاه عمر بن سعد بوده است؛ چرا که بعد از نصیحت های زیاد زهیر، آنان علاوه بر فحاشی به او از عبیدالله بن زیاد تمجید و ستایش و او را دعا کردند و گفتند به تنها چیزی که رضایت خواهند داد، تسلیم در برابر امر ابن زیاد است و در غیر این صورت امام و هر که با اوست را خواهند کشت و چون زهیر به سخنان خود ادامه داد، از امام بدو پیام رسید که فلعمری لئن کان مؤمن آل فرعون نصح لقومه و ابلغ فی الدعاء، لقد نصحت هولاء و ابلغت لو نفع النصح و الابلاغ. (طبری، ج 4، ص 324)

تشبیه زهیر به مؤمن آل فرعون با توجه به زمینه ی کاربرد آن - افراد بریده از قوم و یا گروهی که از آنان بوده اند. (ر. ک: مفید، ج، ص 178؛ ابوالشیخ الانصاری، ج 2، ص 34؛ مزی، ج 32، ص 346؛ باجی، ج 1، ص 69) می تواند حاکی از تفکر سیاسی و مذهبی سپاه عمر بن سعد باشد که زهیر اینک از آنان جدا شده و همانند مؤمن آل فرعون قوم خود را که پیش از این با آنان هم مسلک بود نصیحت می کند.

پیش قدم شدن زهیر برای نصیحت و نیز ستایش و دعای سپاه عمر بن سعد در حق ابن زیاد و تشبیه زهیر به مؤمن آل فرعون از طرف امام حسین(علیه السلام) جملگی مؤید و شاهدی بر گرایش سیاسی مذهبی سپاه عمر بن سعد به مذهب عثمانی است.

از جمله گفت و گوها و مناظرات بسیار مهم در زمینه ی حاکمیت تفکر عثمانی بر سپاه عمر بن سعد، مباحثه ی بریر بن خضیر با یزید بن معقل است. به خاطر اهمیت بسیار زیاد این سخنان که می توان آن را یک مناظره ی علمی - عقیدتی برشمرد، عین آن سخنان را در این جا مرور می کنیم:

یزید بن معقل چون از سپاه ابن سعد برای نبرد بیرون آمد، خطاب به بریر بن خضیر گفت: کار خدا را با خود چگونه می بینی؟! بریر گفت: به خدا سوگند، خدا با من نیکی کرد و به تو بد خواهد کرد. یزید گفت: دروغ می گویی هر چند که تا پیش از این دروغ گو نبودی. آیا به یاد می آوری آن روزی را که در بنی لوزان با هم بودیم و تو می گفتی عثمان بن عفان بر خود اسراف کرد و

معاویة بن ابی سفیان، هم گمراه است و هم گمراه کننده و امام هدایت و حق علی بن ابی طالب است؟ بریر گفت: شهادت می دهم که این عقیده و نظر من است. یزید گفت: و من شهادت می دهم که همانا تو از گمراهان هستی. بریر پاسخ داد: آیا می خواهی باتو بر سر این موضوع مباحله کنم و از خدا بخواهیم تا دروغ گو را لعنت کند و آن که سخن باطل می گوید کشته شود؟ پس با هم به مبارزه پرداختند و بریر با شمشیر چنان ضربتی به سر او زد که شمشیر تا مغز سر او فرو رفت و یزید بن معقل کشته شد. (طبری، ج 4، ص 328-329)

این مناظره نیز از جمله صریح ترین مناظراتی است که در تقابل دو اندیشه ی تشیع و عثمانی در کربلا انجام شده است و می توان گفت آن دو، نمایندگان دو سپاه بودند که این چنین عقاید و اندیشه های خود را به میدان آوردند و بر سر آن مباحله کردند. جالب این است که پس از کشته شدن یزید بن معقل، وقتی کعب بن جابر ازدی، بریر را شهید کرد و به کوفه باز گشت زنش به خاطر حضور او در سپاه عمر بن سعد و به شهادت رساندن بریر که سید قراء کوفه بود، از او جدا شد. کعب در جواب او و توجیه حضورش در سپاه عمر بن سعد اشعاری سرود و در برخی از مصرع های آن کاملاً به تفکر عثمانی و اطاعت و پیروی خود از یزید تصریح و افتخار کرد. (ر. ک: طبری، ج 4، ص 329)

وی هم چنین در مناجات خود به وفاداری و اطاعت از یزید افتخار می کرد و از خدا می خواست که او را در شمار کسانی که با او مخالفت کردند و اوامرش را اطاعت ننمودند، قرار ندهد. (عسکری، ج 3، ص 292)

از جمله سخنان و اصطلاحات به کار برده شده در کربلا، حفظ و لزوم جماعت و محکوم کردن هر گونه قیام و حرکت بر علیه حکومت مرکزی بود؛ به همین دلیل بنی امیه و هواداران ایشان امام و مسلم بن عقیل را به بر هم زدن جماعت و خروج از جماعت مسلمانان و ایجاد تفرقه در میان آنان متهم می کردند و خروج و قیام امام را بر ضد یزید خروج بر امام مسلمانان می دانستند و به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) و هر قیام ضد اموی را قیام خوارج در میان مردم و جامعه معرفی می کردند.

در روز عاشورا وقتی عمرو بن حجاج زبیدی فرمانده جناح راست سپاه عمر بن سعد به امام نزدیک شد، برای تحریک نیروهای تحت امرش، به آنان خطاب کرد:

یا اهل الکوفة! الزموا طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین و خالف امام المسلمین.

پیش از این عمرو بن حجاج در ماجرای هانی به وفاداری خود و مذبجیان همراه خود بر بیعت با یزید و ابن زیاد تصریح کرد. در این جا صریح تر و کامل تر، از این عقیده ی خود و کوفیان تحت امرش پرده برداشت و آنان را بر اطاعت از خلیفه و حفظ جماعت تشویق نمود و از آنان خواست که در کشتن امام حسین (علیه السلام) که بر امام مسلمانان (یزید) خروج کرده و بدین وسیله از دین خارج گشته است، شکی به خود راه ندهند.

این اندیشه که هر حرکت و قیامی بر ضد حاکم وقت، محکوم و خروج از دین است، تفکری بود که بنی امیه آن را تبلیغ می کردند و از اندیشه های سیاسی عثمانی بود؛ بدون این که برای حاکم و به قدرت رسیدن او قید و شرط و رضایت و انتخابی از طرف مردم لحاظ و منظور گردیده باشد. این اندیشه ی سیاسی، از افکار و اندیشه های اموی و عثمانی بود که هم با دستورهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در تضاد بود که فرموده بودند: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق» و هم با سیره و روش خلفای قبلی سازش نداشت. (صنعانی، ج 11، ص 336) امام حسین (علیه السلام) نیز در تبیین این موضوع فرمودند: امام و پیشوا فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدالت گیرد؛ اما امویان آنچه می خواستند اطاعت بی

چون وچرا بود و این موضوع به صورت فرهنگ عمومی در جامعه شکل گرفته بود؛ از این رو شمر در توجیه حضور خود در کربلا اطاعت از دستورهای پیشوایان و حاکم را که لازم الاجرا بود مطرح می کرد. عمرو بن حجاج نیز در کربلا به کوفیان می گفت که در کشتن کسی که با امام مسلمانان مخالفت کرده و بدین وسیله از دین خارج شده شک و تردید به خود راه ندهند. به طور کلی کسی که این اندیشه را داشت نمی توانست شیعی باشد؛ زیرا چنانچه فرض بر این باشد، درهایی که در اندیشه ی سیاسی خود، قیام امام حسین(علیه السلام) را بر ضد یزید محکوم به «بغی» و خروج از دین می پنداشتند، در این صورت به طریق اولی باید شورش خود را بر ضد عثمان و کشته شدن خلیفه، محکوم نمایند و حکم خروج از دین را نیز برای خود بپذیرند، در حالی که در مقام مقایسه، عثمان با یزید تفاوت های فاحشی دارد و حرکت و شورش بر علیه عثمان قابل قیاس با یزید نیست.

با این توضیحات، آشکار می شود که صدور چنین سخنانی از افرادی چون مسلم بن عمرو باهلی و عمرو بن حجاج و دیگران در کوفه و کربلا از موضع سیاسی و اندیشه های کدام حزب نشئت می گیرد.

هم چنین درباره ی موضوع ممانعت از آب و انتخاب عمرو بن حجاج اشاره به این نکته ضروری است که در انجام این ماموریت، با توجه به تصریح به علت صدور چنین حکمی و گرایش عثمانی او، بسیار بعید می نماید عمرو از محتوای آن نامه بی اطلاع بوده و انگیزه ی انجام این کار را نداشته باشد و این شاهد و بلکه دلیلی بر عثمانی بودن عمرو بن حجاج است؛ بنابراین، انتخاب او یک انتخاب آگاهانه و کاملاً حساب شده بود؛ زیرا انجام این دستور مهم، تنها از عهده ی یک عثمانی که انتقام تشنگی عثمان را در سر داشته، عملی بوده است.

در باره ی شمر نقل شده که او نیز دارای چنین تفکری بوده است. وی در کنار کعبه از خدا طلب بخشش می کرد. یک نفر به او متعرض شد که چگونه توبه می کنی و از خدا آمرزش می طلبی در حالی که در ریختن خون پسر رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) شریک بوده ای؟! شمر پاسخ داد: ما چه می توانستیم بکنیم. حاکمان و امرای ما چنین دستور دادند و ما اگر انجام نمی دادیم از این خرهای آبکش هم بدتر بودیم. (ابن عساکر، ج 6، ص 338؛ ذهبی، ج 1، ص 449) از این سخنان، و نیز مطالبی که تاکنون درباره ی سپاه عمر بن سعد گفتیم بر می آید که تنها توجیه کلام امام سجاد(علیه السلام) درباره ی سپاه عمر بن سعد که فرمود: کل یتقرب الی الله عز و جل بدمه (شیخ صدوق، ص 547) این باشد که فلسفه ی این عمل، تفکر عثمانی و اندیشه ی سیاسی - مذهبی آنان درباره ی قیام امام حسین(علیه السلام) و در نتیجه، محکوم نمودن آن حضرت به بغی و خروج از دین بوده و خون خواهی عثمان به عنوان خلیفه ی مظلومی که کشته شده بود و با انتقام از امام حسین(علیه السلام) و شیعیان او به خدا تقرب می جستند و آن را یک ثواب بالا می دانستند. به این نشان که حجاج معتقد بود که راه تقرب به خدا کشتن شیعیان امیرالمؤمنین(علیه السلام) به انتقام خون عثمان است. (مفید، الف، ج 1، ص 329) مسلم بن عقبه فرمانده سپاه شام در واقعه ی حره نیز در واپسین لحظات عمر خود، پس از شهادتین، بهترین عمل خود را کشتن مردم مدینه به انتقام شورش آنان بر علیه عثمان می دانست که در آخرت تنها بدان امیدوار خواهد بود. (طبری، ج 4، ص 382)

از سخنان بسیار قابل تأمل درباره ی تفکر سیاسی - مذهبی سپاه عمر بن سعد سخن معروف و مشهور امام حسین(علیه السلام) است که وقتی در آخرین لحظات دید دشمن به طرف خیمه هایش هجوم می برند آنان را این کلام مخاطب قرار داد:

یا شیعة آل ابی سفیان ان لم تکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا فی دنیاکم احرارا (طبری، ج 4، ص 344).

تعبیر «شیعة آل ابی سفیان» عبارت دیگر سفیانی و یا عثمانی است که قبلا درباره ی این اصطلاح توضیح دادیم. با توجه به ادله و شواهدی که تاکنون بیان کردیم، به نظر می رسد که، مراد و منظور امام از این سخن، دلالت مطابقی و حقیقی بوده نه مجازی و پرده از ماهیت فکری این گروه برداشته است که آنان از نظر فکری عثمانی و سفیانی مذهب اند تا آیندگان تصور نکنند افرادی که در آن جا جمع شده بودند به صرف اعزام از کوفه و اجتماع در کربلا از شیعیان آن حضرت بودند.

در این باره ما اصلا قصد نداریم که از باب ادبیات و اصول الفاظ ثابت کنیم که بر اساس این قوانین متکلم از استعمال الفاظ، معنای حقیقی را اراده می کند و مجاز دلیل و شاهد می خواهد؛ بلکه ادله و شواهد ما صرفا گزارش های تاریخی و نگاه تاریخی به این سخن امام است. در مرحله ی نخست باید دید این افراد چه کسانی بوده اند و سابقه ی موضع گیری های سیاسی آنان چه بوده است و چگونه می اندیشیده اند.

در این باره تصریح شده که شمر به همراه تعدادی از پیاده نظام که نزدیک به ده نفر می رسیدند به طرف خیمه ها هجوم آوردند. این افراد - که از روایت ابومخنف بر می آید، همان کسانی بودند که در آخرین لحظات دور امام را گرفتند و آن حضرت را شهید کردند - عبارت اند از: اسحاق بن حیوة حضرمی، زنازاده بود (ابن نما، ص 60) و بر بدن امام اسب تاخت (شیخ مفید، الف، ج 2، ص 118)، قیس بن اشعث، سنان بن انس، خولی بن یزید اصبحی، عبدالرحمن بن ابی سبرة جعفی، صالح بن وهب یزنی، قاسم (قشعم) بن عمرو جعفی، زرعة بن شریک تمیمی و بحر (ابجر) بن کعب. (همان، ص 117)

درباره ی افکار و مواضع سیاسی ضد شیعی شمر توضیح دادیم. عبدالرحمن بن ابی سیره جعفی از امضاکنندگان شهادت نامه ی ظالمانه بر ضد حجر بود. (طبری، ج 4، ص 201) سوابق سیاسی خاندان اشعث بن قیس و پسران او از جمله قیس، برادرش محمد، و خواهرش جعدہ بر کسی پوشیده نیست.

درباره ی قاسم (قشعم) بن عمرو بن نذیر جعفی نیز گفته اند که وی در شمار کسانی بود که از علی (علیه السلام) کناره گیری کرد و از گروه معتزلیان بود. (بلاذری، ج 3، ص 407) به نظر می رسد که وی در طول دوران ده ه های 40 و 50 از اعتزال، به مذهب عثمانی گرایش پیدا کرده است.

از مکتب فکری سنان بن انس اطلاعی در دست نیست؛ اما از این که وی برای فرار از مختار، به جزیره، یعنی محل اجتماع عثمانی مذهبیان پناه آورد (بلاذری، ج 3، ص 410) احتمال می رود این به خاطر هم خوانی فکری او با ساکنان آن جا بوده است؛ آن گونه که فرزندان ارقم و حنظلة بن ربیع و افراد دیگری که عثمانی مذهب کوفه و بصره بودند به جزیره (بغدادی، ص 295) نقل مکان می کردند. (ابن عساکر، ج 15، ص 329 و ج 19، ص 34؛ بلاذری، ج 2، ص 297) شاهد این که وی پس از واقعه ی کربلا از یاران حجاج بن یوسف بود. (طبرانی، ج 3، ص 112)

از جمله شواهد دیگر این که امام پیش از رسیدن به کربلا به ابوهرة ازدی کوفی گفت که «گروه فئه ی باغیه» به روی او شمشیر خواهند کشید و او را شهید خواهند کرد. (ابن اعثم، ج 5، ص 125؛ خوارزمی، ج 1، ص 324) این تعبیر بر گرفته از فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره ی معاویه و حزب اوست که عمار را در صفین شهید کردند. به کار بردن این تعبیر از سوی امام حسین (علیه السلام) درباره ی کسانی که او را شهید خواهند کرد، به وحدت خط سیاسی و افکار و اندیشه های این دو گروه اشاره دارد؛ چنان که شبت بن ربعی در این باره می گفت: ما گمراه شدیم که با آل معاویه به جنگ بهترین شخص روی زمین، یعنی حسین بن علی رفتیم. (عسکری، ج 3، ص 104)

نمونه ی دیگری از این مناظرات، گفت و گوی محمد بن اشعث بن قیس با امام حسین(علیه السلام) است. وی خطاب به امام گفت: ای حسین کدام حرمت و فضیلت از جانب رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) برای تو هست که برای دیگران نیست؟ حضرت این آیه را تلاوت کردند: «ان الله اصطفى آدم و نوحا و ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض» آن گاه امام فرمودند: به خدا سوگند که محمد از آل ابراهیم است و خاندان و عترت هدایتگر از آل محمد هستند.(فیض، ج 1، ص 328؛ المشهدی القمی، ج 2، ص 67؛ صدوق، ج 1، ص 134؛ خوارزمی، ج 1، ص 352-353)

به یقین، منظور او از این سؤال قرابت خانوادگی امام حسین(علیه السلام) با رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است؛ چرا که او امام را بسیار خوب می شناخت؛ بلکه منظور او حقانیت امام درباره ی خلافت و جانشینی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است؛ از این رو امام نیز این آیه را تلاوت کردند. این سؤال، درست همان سؤال و اشکالی است که معاویه از امیرالمؤمنین(علیه السلام) کرد و آن حضرت نیز همان پاسخ را داد. با این تطابق فکری میان معاویه و محمد بن اشعث، می توان جهت گیری تفکر سیاسی - مذهبی او را درباره ی اهل بیت(علیه السلام) و نسبت آنان به خلافت خواند.

شعر سیاسی عثمانی و علوی

چنانچه مقایسه ای میان اشعار و رجزهای جنگ جمل و صفین صورت گیرد، خواهیم دید که همان ادبیات سیاسی - مذهبی در کربلا ظهور و بروز کرد و از یک تفکر نشات گرفته اند. نمایندگان تفکر شیعی و عثمانی در دو جنگ جمل و صفین از اصطلاح «دین علی» و «دین عثمان» در اشعار و رجزهای خود استفاده می کردند و به هنگام مبارزه از آن سخن می گفتند.(شیخ مفید، ص 346)

در روز عاشورا نیز شاهد تقابل این دو اندیشه با به کار بردن این دو اصطلاح از طرف نمایندگان دو سپاه هستیم. کعب بن جابر از سپاه ابن سعد در اشعار خود می گفت: «لیس دینهم بدینی».(طبری، ج 4، ص 329) هم چنین وقتی نافع بن هلال جملی به هنگام کارزار و تیراندازی می گفت: انا الجملی انا علی دین علی، یکی از سپاهیان عمر بن سعد به نام مزاحم بن حریث در جواب او گفت: انا علی دین عثمان.(شیخ مفید، ج 2، ص 106 و 107)

نافع بن هلال در رجز دیگری این چنین می گفت:

انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین و علی

ان اقتل الیوم فهذا املی

و ذاک رایبی و الاقی عملی

(خوارزمی، ج 2، ص 25 و نیز ص 24)

عبدالرحمن بن عبدالله بن الکردن در رجزی که خواند خود را این چنین معرفی کرد:

انی لمن ینکرنی ابن الکردن

انی علی دین حسین و حسن

(بلاذری، ج 3، ص 404)

اضافه نمودن دین حسن(علیه السلام) و دین حسین(علیه السلام) به دین علی(علیه السلام) نشانه ی خط اعتقادی تشیع مذهبی است که قایل به خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین(علیه السلام) و فرزندان گرامی او بود؛ چنان که در پایان نامه ی خود به امام حسین(علیه السلام) با سلام بر امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امام حسن(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) این خط اعتقادی را نشان دادند؛ از این رو در روز عاشورا اصحاب امام حسین(علیه السلام) در

اشعار خود بارها به این موضوع اشاره و تاکید کرده اند. (خوارزمی، 23/2 و 24) به یقین، این اشعار با این مضامین به منظور ارائه ی پیام به طرف مخالف بیان شده است. آنان علاوه بر این که صفوف مخالف را به مبارزه ی با شمشیر فرا می خواندند با بیان این مطالب در رجزهای خود با تفکر حزب مخالف نیز نبرد می کردند.

ادبیات سیاسی عثمانی حاکم بر سپاه عمر سعد (توهین ها و دشنام ها ناصبی ها) در منابع از زبان برخی در توصیف مردم کوفه این گونه به امام عرض شده است که: قلوب الناس معک و سیوفهم مع بنی امیه (طبری، ج 4، ص 290). این سخن و این تحلیل با توهین ها و دشنام هایی که سپاه عمر بن سعد به امام و شیعیان در کربلا روا داشتند که بنا بر گفته ی برخی از مورخان، این زخم زبان ها و توهین ها از سختی تشنگی و زخم شمشیرها و نیزه ها بدتر بود (سبط ابن جوزی، ص 248)، تصدیق این تحلیل را حداقل درباره ی کسانی که این گونه سخن گفته اند در چالش شک و تردید قرار می دهد.

ملاحظه ی دو جنگ جمل و صفین نشان می دهد که ادبیات سیاسی حاکم بر سپاه عمر بن سعد، همان ادبیات سیاسی حاکم بر اصحاب جمل و معاویه در صفین بوده است. شعارها و بیان اعتقادات سیاسی که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت و نیز توهین ها و دشنام هایی که در کربلا به امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) و اهل بیت می دادند، صحنه های جمل و صفین را در ذهن آنان که به این دوره از تاریخ واقف اند تداعی می کند و هیچ تفاوتی میان آنان نمی بیند؛ به طور مثال، برخی از کسانی که به امام حمله کردند و به بدن مبارک او نیزه و شمشیر و تیر زدند، پیش از اقدام به این کار به امام توهین و دشنام می دادند. (شیخ مفید، ج 2، ص 114؛ سید ابن طاووس، ص 71) یکی به امام می گفت:

ای حسین این آب را می بینی که چون سینه ی آسمان آبی است؟ به خدا از آن نوشی تا از حمیم جهنم بنوشی! (شیخ مفید، ج 2، ص 88)

یا عمرو بن حجاج فرمانده ی محافظان بر شریعه ی فرات می گفت: ای حسین این آب فرات است که سگان و خوکان و خران و گرگ های عراق از آن می نوشند. ولی به خدا سوگند تو از این آب قطره ای نخواهی چشید تا از حمیم جهنم بنوشی (سبط ابن جوزی، ص 247 و 248). یا این که وقتی امام چوب و علف هایی را که پشت خیمه ها بود آتش زد تا از یک طرف مورد حمله واقع شود یکی به امام چنین خطاب کرد: به آتش دنیا پیش از روز قیامت تعجیل کردی (سبط ابن جوزی، ص 251؛ خوارزمی، ج 1، ص 352).

آن دیگری به امام می گوید:

ای حسین! تو را به آتش [جهنم] بشارت باد. (سبط ابن جوزی، ص 251)

هم چنین وقتی عمرو بن قرظه انصاری شهید شد، برادرش علی بن قرظه که در سپاه عمر بن سعد بود با فریاد به امام حسین(علیه السلام) چنین جسارت کرد: ای حسین! ای دروغ گوی پسر دروغ گو! برادرم را گمراه کردی و فریفتی تا او را به کشتن دادی (بلادری، ج 3، ص 390 و 399-400).

اولا، حضور دو برادر در دو صف مخالف و قرار گرفتن آنان در برابر هم نمی توانند به طور اتفاقی باشد. بلکه یک انگیزه ی قوی سیاسی - مذهبی می خواهد تا بتواند آن دو را در برابر هم قرار دهد که به روی یکدیگر شمشیر بکشند.

ثانیا، از نظر علی بن قرظه، امام نه تنها گمراه است بلکه برادرش را نیز گمراه کرده است و این نکته نیز تفکر عثمانی او را ثابت می کند.

ثالثا، توهین او به امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) نشانه ی دیگری از تفکر عثمانی او است؛ زیرا هم چنان که در بحث معیارها و ملاک ها بیان شد، تعبیر «کذاب بن

« کذاب » از تعبیر و توهین های مشهور امویان و عثمانی مذهب های افراطی است که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اهل بیت (علیه السلام) می گفتند. این در حالی است که ذهبی حضور عثمانیان افراطی را در کوفه نادر دانسته است. (ذهبی، ب، ج 3، ص 280)

ادبیات سیاسی این افراد که به امام و یارانش توهین می کردند، دقیقا همان ادبیات سیاسی ای است که عثمانی ها در جنگ جمل و صفین با آن سخن می گفتند. اگر این افراد سکوت می کردند و دشمن را یاری می رساندند، تحلیل کوفیان گرد آمده در کربلا به «قلوبهم معک و سیوفهم علیک» صحیح می بود؛ اما این تعریف به یقین عمومیت ندارد و بلکه با مطالبی که تا حال بیان کردیم آشکار می شود که تعداد زیادی از این افراد از دایره ی این توصیف خارج اند؛ چرا که به یقین گروه قابل توجهی از کوفیان نه تنها از امام دل خوشی نداشته اند بلکه کینه و دشمنی عجیبی نیز از آن حضرت و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خاندان اهل بیت (علیه السلام) در دل داشته اند؛ چنان که درباره ی کثیر بن عبدالله شعبی فرستاده ی ابن سعد به سوی امام گفته اند: کان شدید العداوة لاهل البیت (خوارزمی، ج 2، ص 342) این دشمنی تا بدان حد بود که برخی دیگر وقتی از کربلا بازگشتند مساجد را که امیرالمؤمنین (علیه السلام) اقامه ی نماز در آنها را منع کرده بود، به شادمانی کشته شدن امام حسین (علیه السلام) تجدید بنا کردند. این مساجد که به مساجد ملعونه معروف اند به اشراف کوفه منسوب بود؛ از جمله مسجد اشعث بن قیس و مسجد شبث بن ربعی. (کلینی، ج 3، ص 490؛ شیخ طوسی، ج 3، ص 250؛ شیخ مفید، ص 118-119) همان شبث بن ربعی که می گویند از حضور در کربلا اظهار ندامت می کرد! دیگری به خوشحالی تشنه شهید کردن امام (علیه السلام)، شتری را که به غیمت گرفته بود و با آن آب می کشید حسین نامید. (بلاذری، ج 3، ص 204) هم چنین عبدالله بن هانی اودی (تیره ای از قحطان) وقتی خواست از مناقب قبیله ی خود برای حجاج یاد کند چنین گفت: نخست این که، از ما 70 نفر در سپاه معاویه در صفین حاضر شد و تنها یک نفر از بنی اود در سپاه ابوتراب بود که آن مرد نیز، به خدا سوگند، مرد خوبی بود. دوم این که، هر یک از زنان بنی اود نذر کردند که چنانچه حسین کشته شود ده ماده شتر جوان قربانی کنند و چنین نیز کردند. سوم این که، دشنام و لعن به ابوتراب بر هیچ یک از مردان ما عرضه نشد، مگر این که به او دشنام و لعن گفتند و حتی حسن و حسین و مادرشان فاطمه را نیز بدان افزودیم. (ابن ابی الحدید، ج 4، ص 61-65)

بنابراین، وقتی افرادی از این قبیله در کربلا حاضر می شوند، چگونه باید پذیرفت که این افراد از شیعیان بودند که دل در گرو اهل بیت (علیهم السلام) داشتند؛ اما زور و اجبار و تطمیع این زیاد آنان را به مقابله با امام حسین (علیه السلام) در کربلا و حاضر کرد؟! اگر اینان تنها به صرف کوفی بودن با این کیفیت، شیعه نام دارند، پس عثمانیان و امویان کدام اند؟! به یقین چنین نیست و این افراد با این گفت و گوها، متهم نمودن امام و سپاه او به گمراهی و حلال شمردن ریختن خون آنان و وعده دادن به دوزخ و نیز اشعار و توهین ها و دشنام ها و در یک کلام، ادبیات سیاسی عثمانی و اموی که از خود در کربلا به منصفی ظهور رساندند، از دایره ی تشیع خارج و بر اساس اعترافات خود و مورخان و نیز اصول و ضوابط خطوط سیاسی - مذهبی، و رفتارشناسی تاریخی عثمانیان، در حزب عثمانی و اموی شناخته می شوند.

نتیجه

با نگاهی گذرا به تحولات سیاسی - مذهبی کوفه در ده های 40 و 50 و سیاست گذاری های حزب اموی و عثمانی در تشیع زدایی و نهادینه کردن تفکر عثمانی در این شهر در می یابیم که اولاً این برنامه ها می توانست افراد زیادی را به گرایش به تفکر عثمانی سوق دهد.

این افراد می توانستند از طبقات مختلف جامعه باشند؛ کسانی که زخم خورده ی سیاست های امیرالمؤمنین(علیه السلام) بودند؛ افرادی که در مسائل سیاسی - مذهبی سست بنیان و یا شکاک بودند، کسانی که امور دنیوی می توانست دین آنان را تباه کند و آخرت خود را در مقابل تطمیع ها بفروشدند؛ افرادی که در اثر تبلیغات زیاد فریب خورده و حقیقت بر آنان مشتبه شده بود؛ کسانی که بر اثر جو حاکم بر ضد شیعه و حمایت از تفکر عثمانی و دور پیدا کردن عثمانی مذهبان به تغییر موضع سیاسی وا داشته شدند و...

در این میان تشیع مذهبی بر ایمان و اعتقاد راسخ خود در حمایت از اهل بیت ثابت قدم ماند و تحت تاثیر جو قرار نگرفت و از امام دعوت به عمل آورد و به خصوص رهبرانشان در دعوت خود از امام حسین(علیه السلام) کاملاً صادق بوده و به هر طریقی که بود خود را به امام رساندند و شهید شدند و بدین سان دعوت نامه ی خود را با خون خویش در کربلا امضا کردند. گروهی نیز که به دلایلی که بر ما پوشیده است، در یاری رساندن به مسلم کوتاهی کردند و از طرفی نتوانستند خود را به امام برسانند و از این رو خود را گنه کار می دانستند، با توبه و نهضت توأبیین بر سر پیمان خود باقی ماندند و با شهادت خود صداقت خویش را به اثبات رساندند.

اما گروهی دیگر که به صورت های مختلف در حزب اموی قرار گرفتند و سپاه عمر بن سعد را تشکیل دادند، از جمله اشرافی که برای امام نامه نوشتند، مانند عمرو بن حجاج و حجار بن ابجر و یزید بن حارث، به دلایل مختلف در حزب شیعیان نبودند که اهم آنها عبارت اند از:

1- تفاوت های بنیادی نامه ی اشراف با شیعیان؛

2- برخورد متفاوت امام با شیعیان و اشراف؛

3- تصریح مورخان به عثمانی بودن آنان؛

4- اقرارها و تصریحات خود آنان در جدایی از شیعیان و گرایش تفکر عثمانی و اموی؛

5- تطبیق ملاک ها و مشخصه های عثمانی مذهبان بر عملکرد و زندگی سیاسی آنان.

بر اساس این ادله و شواهد باید گفت که این گروه و بخش عمده ای از نیروها که در مقابل قیام امام حسین(علیه السلام) قرار گرفتند و سپاه ابن زیاد را تشکیل می دادند، دارای تفکر عثمانی بوده و کوفی بودن آنان هیچ گونه تعارضی با عثمانی بودنشان ندارد.

... :
 . . . : [.] . 1416 . . . : 1406 . . . : (1404 . . . :) . . . :
 . . . : (1410 . . . :) ([.]) . 1410 . . . : 1376 . . . : 1403 . . . :
 . 1418 . . . : 1409 . . . : 1417 . . . : 1363 . . . : (. . . :) . . . :
 ([.]) . . . : 1369 . . . : 1355 . . . : 1409 . . . : 1412 . . . :
 . . . : 1385 . . . : 1367 . . . : () 1402 . . . : 1397 . . . : 1366 . . . : (:
 . . . : 1413 . . . : [.]) (1417 . . . :) (1394 . . . :) . . . :
 . . . : () 1417 . . . : [.] (1410 . . . :) . . . : (1416 . . . :) :
 . . . : [.] (. . . :) : [.] . . . : 1414 . . . : 1404 . . . : (:
 . . . : (1365 . . . :) . . . : (1414 . . . :) . . . : () (. . . :) (1413 . . . :) (:
 ([.]) . . . : 1418 . . . : . . . : 1404 . . . : . . . : (. . . :) : [.] (. . . :) :
 . 1405 . . . : 1410 . . . : 1416 . . . : 1414 . . . : 1350 . . . : :
 . 1418 . . . : 1408 . . . : 1403-1404 . . . : . . . : 1407 . . . : :
 . . . : 1398 . . . : 1403 . . . : () . . . : . . . :

